التدرج في التشريع

[ودعوي عدم القدرة على] تطبيق الشريعة



لفضيلة الشيخ

أبي أحمد عبد الرحمن المصري

حفظه الله

مجموعة الأنصار البريدية
Al-Ansar Mailing list Newsletter

١٤٣٠هـ // ٢٠٠٩م

تدریج در تشریع

[و ادعای عدم توانایی]

در اجرای شریعت

به قلم شیخ

أبي أحمد عبد الرحمن المصري

- حفظه الله -

برگردان

خالد فارسی الخراسانی

- حفظه الله -

بسم الله الرحمن الرحيم

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونستهديه ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهده الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادي له وأشهد ألا إله إلا الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله

ترجمه: ستايش مخصوص خداست؛ او را می‌ستاييم و از او ياری و آمرزش می‌طلبيم و از او هدايت می‌خواهيم و از شرّ بدی‌های نفس‌هايمان و زشتی اعمالمان به خدا پناه می‌بريم. هر کس را خدا هدايت کند، گمراه‌کننده‌ای برای او نيست و هر کس را گمراه کند، هدايت‌کننده‌ای برای او نيست. و شهادت می‌دهم که معبودی جز الله نيست و شهادت می‌دهم که محمد بنده و فرستاده اوست.

أما بعد

و اما دشمنان اين دين، از ديرباز تاکنون، و نيز کسانی از ميان ما که در مسير آنان گام برمی‌دارند، همواره در تلاش‌اند تا شبهات و گمراهی‌های خود را گسترش دهند، تا حکومت طاغوت را تقويت کرده و از اجرای شريعت الهی جلوگيری کنند.هر از چندگاهی، انديشه‌های فاسدشان بر اثر وسوسه‌ی شيطان ظاهر می‌شود و در آرزوهايشان القا می‌شود؛ آنگاه فرياد می‌زنند: «بفرماييد! اين همان چيزی است که دنبالش بوديد!

بشتابيد به خواسته‌تان! اينجا شبهه‌ای مرگبار يافته‌ايم، پس آن را دستاويز خود سازيم، و آنجا برهانی استوار و قاطع می‌بينيم، پس بکوشيد آن را خاموش کنيد! » اما هرگز، و چگونه می‌توانند چنين کنند؟زيرا اصول و قواعد محکم شريعت، نقشه‌های آنان را باطل می‌سازد و سحر و فريب‌شان را بر خودشان بازمی‌گرداند. آنگاه دانايان درمی‌يابند که اين حق از سوی پروردگار توست، پس ايمان می‌آورند و دل‌هايشان در برابر آن آرام می‌گيرد؛ و بی‌ترديد، خداوند کسانی را که ايمان آورده‌اند به راهی راست هدايت می‌کند. ﴿ لِيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ - وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَيُؤْمِنُوا بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴾الحج(53- 54)

ترجمه: تا [بدين وسيله، الله] آنچه را که شيطان القا می‌کند، برای کسانی که در دل‌هايشان بيماری [شک و نفاق] است و [همچنين برای] سنگدلان، وسيله آزمايش قرار دهد؛ و يقيناً ستمکاران [مشرک] در دشمنیِ دور و درازی [با الله و پيامبرش] هستند. و تا کسانی که دانش يافته‌اند، بدانند که اين [قرآن] حق است [و] از جانب پروردگار توست و به آن ايمان بياورند و دل‌هايشان برايش [نرم و] فروتن گردد؛ و بی‌ترديد، الله کسانی را که ايمان آورده‌اند، به راهی راست هدايت می‌کند.

در این مطلب به یاری الله متعال به موارد زیر خواهیم پرداخت:

اول : مقدمه‌ای که نشان می‌دهد دشمنان اسلام تا چه حد به دست کسانی که اخوان المسلمین نامیده می‌شوند، در پرتو جنگ دین علیه دین، به اهداف خود دست یافته‌اند؛

دوم : ادعاها و توجیهات نادرستی که با آن‌ها می‌کوشند برای سکولاریسم چهره‌ای مشروع و پذیرفتنی بسازند؛

سوم: بررسی مسئله‌ی تدریج در تشریع الهی؛

چهارم : پرستش الله متعال بر اساس دین تحریف شده یا منسوخ شده جایز نیست؛

پنجم: ناتوانی از اجرای احکام شریعت اسلامی در شرایطی که دشمنی و مخالفت جهانی با اسلام وجود دارد؛

ششم : اصول و ضوابط شرعی مرتبط با این موضوع؛

اول : مقدمه‌ای که نشان می‌دهد دشمنان اسلام تا چه حد به دست کسانی که اخوان المسلمین نامیده می‌شوند، در پرتو جنگ دین علیه دین، به اهداف خود دست یافته‌اند.

در حقیقت، دعوت‌ها و جریان‌های گوناگونی وجود دارد که با چهره‌ها و پوشش‌های متفاوت پدید آمده‌اند، و همه‌ی آن‌ها از کسانی سرچشمه می‌گیرند که خود را وابسته به جماعت «اخوان‌المسلمین» می‌دانند. تمام این جریان‌ها در نهایت به سکولاریسم مشروعیت می‌بخشند، از آن الهام می‌گیرند و در کنار آن می‌جنگند؛ در حالی که ادعا می‌کنند می‌خواهند اسلام را از طریق پارلمان‌ها و مجالس قانون‌گذاری پیاده کنند!

سپس، برخی از آنان به بهانه‌ی وجود موانع و مشکلات، به عدم اجرای شریعت حکم می‌دهند و آن را توجیه می‌کنند.

الف) به ادعای ناتوانی در اجرا

ب) یا به ادعای تدریج در تشریع

این دیدگاه از اجرای قوانین وضعی (ساخته بشر) است و همسو بوده و با مشروعیت بین‌المللی سازمان بین الملل مرتبط با صلیبی گری (جهان مسیحی) و صهیونیسم جهانی منطبق است؛ برای نابودی پروژه اسلامی.

- سپس، گروه دیگری از آن‌ها (اخوان المسلمین)، اجرای شریعت را از طریق مجالس نمایندگی (پارلمان) می‌بینند، آن هم در پرتو روشی که فریب و سردرگمی را بر امت حاکم می‌کند و این امر در نهایت به نفع دشمنان در نبردشان علیه اسلام و مسلمانان است.

- و گروه دیگری از آن‌ها (اخوان المسلمین)، از اجرای شریعت یا هیچ چیز دیگری سخن نمی‌گویند؛ آن‌ها به این قناعت کرده‌اند که بخشی از نظام جهانی و سکولاریسمِ کفرآمیز باشند و در حلقه‌ای باطل پیرامون سکولاریسم و نظام جهانی می‌چرخند. به آن‌ها اجازه داده نمی‌شود جز آنکه اشکالی از سکولاریسمِ تعدیل‌شده را تولید کنند که همگام با (نظام جهانی) در جنگ علیه اسلام و مسلمانان پیش برود؛ آن هم با ادعاهای مختلفی چون «تروریسم»، «بنیادگرایی»، «جهانی شدن»، «افراط‌گرایی» و غیره، در راستای کمپین جهانی مبارزه با تروریسم (یعنی اسلام). چه این گروه در رأس سیستم حاکم باشد (مانند سومالی، افغانستان یا عراق) و چه در حاکمیت حضور نداشته باشد (مانند مصر و غیره)، این جنبش به جزء لاینفکی از نظام سکولار و جهانی در نبرد علیه اسلام تبدیل شده است، آن

هم در پرتو سازوکار جنگ دین با دین.با وجود همه‌ی این‌ها، به دروغ و افترا ادعا می‌کند که برای اسلام فعالیت می‌کند.[1]

ما قبلاً [2] دربارهٔ عدم امکانِ اجرای شریعت از طریق مجالس نمایندگی (پارلمان و مانند آن) سخن گفته‌ایم و روشن ساخته‌ایم که این امر ممکن نیست زیرا کفرِ خارج‌کننده از دِین است، و پیروی از منهجی غیر از منهج الهی و انتخاب راهی غیر از مسیرِ مؤمنان است، و این هیچ سنخیتی با اسلام ندارد. زیرا اسلام بر یک قاعدهٔ واحد و اساسی استوار است: «الهیّتِ الله یگانه — لا شَرِیکَ لَهُ»؛ سلطنت و حکومت تنها برای اوست، و از آنچه بر این اساس برمی‌خیزد از اوامر و نواهی — همان اسلام برای الله متعال است. اما اگر سلطنت و سیادت برای غیرِ الله باشد، و الوهیت برای غیرِ الله، و حاکمیت یا حکم برای غیرِ او باشد، سپس بخواهیم شریعت را بر اساسِ آن پیاده کنیم، این «اسلام برای طاغوت» است، و همان کفر محض است.

<u>و بار دیگر تکرار می‌کنیم :</u>

– به این معناست که اجرای اسلام از طریق «جاهلیت» امکان‌پذیر نیست؛ یعنی از طریق اجازه و حکم طاغوت. بلکه، لازم است اذن و حکم الله متعال حاکم باشد و این همان معنای [کلمه توحید] «لا إله إلا الله» است.

– شریعت باید بر این اساس بنا شود، در غیر این‌صورت هیچ اعتباری و مشروعیتی ندارد.

– چنانچه عبادت اگر مبتنی بر شرک باشد ارزشی ندارد، نه عبادت نامیده می‌شود و نه پذیرفته می‌شود، و اصلاً حقیقتی ندارد :﴿كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ النور(39) ترجمه: اعمالشان همچون سرابی در بیابانی هموار است که [از دور، انسانِ] تشنه آن را آب می‌پندارد تا آنکه نزدیکش می‌شود [و] چیزی نمی‌یابد و [اعمال کافر نیز سرابی است که سودی برایش ندارد و در عوض،] الله را نزد خویش می‌یابد که حسابش را به طور کامل می‌دهد؛ و الله در حسابرسی سریع است.

– و آن جاهلیت یکسان است، چه تمام شریعت را اجرا کند، چه کمی از آن را، چه هیچ کدام از آن را، و چه احکام دیگری را اجرا کند؛ همه آن کفر و ارتداد است. همان‌طور که شرک ورزیدن به الله متعال چه با تشریع امور جزئی یا کلی که با احکام اسلام منافات دارد، رخ می‌دهد و و هر آنچه مخالف حکم اسلام است خروج از اسلام است. ما پیش‌تر تفاوت میان اسلام و دیگر نظام‌ها را توضیح دادیم؛ در اسلام، آنچه به یک «قانون» اعتبار و مشروعیت

---

[1] / شیخِ مجاهد ایمن الظواهری — حفظه‌الله — می‌گوید: «معرکهٔ دشمن صلیبی . یهودی بر امّتِ ما — که معرکه‌ای قدیمی اما همچنان جاری است— تنها در سطح نظامی و اقتصادی صورت نمی‌گیرد، بلکه مهمتر از همه در سطحِ فکری، رفتاری و اجتماعی جریان دارد. محور اصلی مبارزه معرکه تغییر اعتقاد امت — به‌ویژه در مسئلهٔ «برای کی است حاکمیت؟ » و به‌خاطر پیامدهای سهمگین و خطرناکی که در پی دارد، می‌تواند حالِ امّت را از «امّت خاتم» — حامل پیام توحید و شاهد بر مردم، و دعوت‌کننده به معروف و بازدارنده از منکر — به «جمعیتی تابع، فاسد، فرسوده، از هم پاشیده و متنازع» تبدیل کند. و نکتهٔ دوم: خصومِ ما در این معرکه، ائتلافِ پیوسته‌ای را تشکیل می‌دهند که محدود به نیروهای نظامی یا بانک ها و شرکت های بین المللی غارت گر نیست، بلکه تا درونِ بلاد و جوامع ما امتداد دارد، به‌صورتِ حاکمان ستمگر، نویسندگان مزدور، اندیشمندان منحرف و قضات ستم‌پیشه، و بالاخره — و از همه خطرناک تر — کسانی هستند که شمایل علماءِ سلاطین و مرجئهٔ معاصر) را به خود گرفته اند. از: «إعزاز راية الإسلام: رسالة في تأكيد تلازم الحاكمية والتوحيد» تألیفِ شیخِ مجاهد آیمن الظواهری(

[2] / کتابچه « هل يجوز تطبيق الشريعة من خلال المجالس الكفرية ؟ ؟» نوشته ابواحمد عبدالرحمن المصری بررسی می شود.

می‌بخشد، این است که از سوی الله متعال صادر شده باشد. اما در نظام‌های جاهلی، منشأ اعتبار قانون، صدور آن از غیرِ خدا است.

به بیان دیگر: در اسلام، الزام و اعتبار قانون از آن‌جاست که از کسی صادر می‌شود که تنها او حقّ فرمان‌دادن دارد، و او الله متعال، پادشاهِ برحقّ است. اما در نظام جاهلی، الزام و اعتبار قانون ناشی از صدور آن از سوی قانون‌گذار بشری (طاغوت) است. بنابراین، در اسلام منبع الزام و مشروعیت، خداوند است؛ در حالی که در جاهلیت، این منبع از خدا جدا شده و به دست انسان یا طاغوت سپرده می‌شود. پس (شرط) اسلام این است که تنها برای او باشد؛ با پذیرش تمام و کمالِ شریعتِ او، و آن هم با ایمان غیبی، و ردّ تمام و کمالِ هر آنچه غیر از آن است، و آن هم با ایمان غیبی. همان‌طور که اسلام در افکار، مفاهیم و الگوهای تمدنی با دیگران تفاوت دارد، روش و منش (منهج) آن نیز با دیگر روش‌ها متفاوت است. همان‌طور که مفهوم آن ربّانی (الهی) است، روش آن نیز ربّانی است و با هر روش دیگری تفاوت دارد. تلاش برای ارائه اسلام با روشی که مخالف روش (منهج) خود اسلام باشد، در حقیقت، ارائه یک اندیشه‌ی دیگر غیر از اسلام ربّانی است که از مومنان خواسته شده است تا آن را در جهان تحقق بخشند و نظامی غیر از نظام اسلامی را برپا نمایند. این روش‌شناسی (منهجیت) اسلامی را ما در ساختار عقیده می‌یابیم، همان‌طور که آن را در ساختار نظامی که بر پایه آن عقیده استوار میشود پیدا می‌کنیم.

شیخ شهید علامه سید قطب می‌گوید: «اسلام یک برداشت مستقل از هستی و زندگانی است؛ برداشت کامل با ویژگی‌های متمایز، و از آن منهجی خودکفا و مستقل برای تمامِ زندگی با همه مؤلفه‌ها و پیوندهایش سرچشمه میگیرد، و بر آن نظامی با خصوصیاتِ ویژه‌ای استوار می‌گردد».[1] – و نیز می‌گوید: «بایستی کسانی که این دین را پیروی میکنند خوب بدانند که همان‌گونه که این دین در ذات خود ربّانی است، منهجِ آن در عمل نیز ربّانی است و متناسب با طبیعتِ آن؛ و حقیقت این دین را نمی‌توان از منهجِ عملی‌اش جدا کرد. اگر ما منهجِ عملی آن را آن‌گونه که بیان شد بشناسیم، آنگاه می‌فهمیم که این منهج اصیل است ــ نه یک منهج مرحله‌ای، یک محیط یا محصولِ شرایطِ خاصِ ظهور اولین جامعه مسلمان ــ بلکه روشی است که برپاییِ این دین در هر زمان جز به‌واسطهٔ آن ممکن نیست.» [2]

بنابراین پایبندی به روش مانند پایبندی به اسلام است که هردو جلوه از یک حقیقت واحدند؛ و اسلام تنها از طریق منهجِ اسلام قابلِ تحقق است. اتّباعِ هر منهجِ دیگری مانند اتّباعِ هر عقیدهٔ دیگری، ما را به تحققِ اسلام نخواهد رساند؛ روش غربی فقط به تولید نظریهٔ غربی و پیاده‌سازیِ آن در عمل می‌انجامد، و منهجِ اسلامی تنها به تولید نظریهٔ اسلامی و اجرای آن در جهان خواهد انجامید؛ زیرا هر منهج حاملِ نظریه، مفاهیم، ابزار و روش‌های خاصِ خود در پیاده‌سازی است.

و در نتیجه‌ی اختلاف برداشت‌هایی که مبتنی بر مفاهیم منحرف هستند، [حوزه‌ی] نام‌گذاری‌ها آنقدر گسترده شد که گویی هر دولت، گروه و فردی اسلامِ مخصوص به خود را دارد. در نتیجه، اسلام به اسلام‌های متعددی تبدیل شد.

[1] / سید قطب – معالم في الطريق دار الشروق ص 47

[2] / أنظر الظلال ص 1013 . 1014

صاحبان این مفهوم (اسلام‌های متعدد) در مواجهه با تأصیل شرعی صحیح، با ادعاهایی که هیچ سند و حجتی برایشان نازل نشده است، می‌ایستند. از این رو، رهبران این جبهه دیدند که مقابله‌ی آشکار با این موج عظیم و گسترده‌ی اسلامی در جامعه عربی، کاری بیهوده است. و مهم‌تر از آن، محال بودن توانایی قانع کردن مستقیم توده‌های عرب برای ردّ اندیشه‌ی اسلامی و دستاوردهای آن بود.

بنابراین، این جبهه پس از کنفرانس مشهوری که در کویت در اواسط دهه هفتاد میلادی برگزار شد، به سمت لزوم تلاش برای منزوی کردن اسلام از واقعیت اجتماعی، از طریق خود اسلام روی آوردند. این به معنای تجزیه کردن اندیشه‌ی اسلامی از درون، خالی کردن آن از محتوای اصلی و حیاتی‌اش، و ایجاد تزلزل در دستاوردهای میراث اسلامی است. و در نتیجه، هدف، نابود کردن این میراث با ابزاری از درون همان میراث و تلاش برای نفوذ دادن محتوای سکولار (لائیک) از طریق پوشش‌های اسلامی، به یک شکل یا شکل دیگر، بود.

یکی از اساتید دانشگاه آمریکایی در پژوهشی تحت نظارت یک روحانی مسیحی تصریح می‌کند: «اگر تغییر، به معنای درهم شکستن ساختار قدیمی و سنتی است، این درهم شکستن نباید با ابزاری خارج از میراث عربی باشد، بلکه باید با ابزاری از درون آن صورت پذیرد .ویران کردن اصل باید با خود اصل انجام شود (یعنی نابودی اصل با خود اصل).»

و سال‌هایی نه چندان دور، و به‌طور مشخص در اواخر دهه شصت از قرن کنونی ما، عده‌ای از سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌های فرانسوی که دغدغه‌ی مستقیمی به جنبش‌های فکری در جهان عرب داشتند، فعال شدند. در رأس این افراد روژه گارودی)قبل از آنکه خداوند او را به اسلام هدایت کند(، ماکسیم رودنسون و ایو لاکوست قرار داشتند.

این افراد، به شکل مستقیم و غیرمستقیم، به روشنفکران مارکسیست، ملی گرا و سوسیالیست عرب توصیه کردند که میدان فعالیت خود را از مقابله‌ی آشکار با اسلام، به درونِ خودِ میراث اسلامی منتقل کنند؛ یعنی به جای آن‌که در برابر اسلام بایستند و آشکارا از مخالفت با اندیشه‌ی اسلامی سخن بگویند، چنین وانمود کنند که آنان نیز حقیقت را در اسلام یافته‌اند و ایمان آورده‌اند که اسلام راه نجات است. سپس از این جایگاهِ روانی، که آنان را در نگاه مردم به وجدان اسلامی نزدیک می‌سازد و رنگ غرب‌زدگی را از چهره‌شان می‌زداید، بتوانند هر اندیشه‌ای را در لباسی ظاهراً اسلامی و در پوششی فریبنده مطرح کنند و به تدریج مفاهیم بیگانه را در قالب واژگان اسلامی در ذهن مردم نفوذ دهند.[1]

دوم: باطل‌ها و دروغ‌هایی که «عالمان شیطان‌صفت» آن را در میان مردم نشر کرده اند تا برای سکولاریسم و قوانین آن، چهره‌ای شرعی بسازند؛ و چنین وانمود کنند که سکولاریسم همان اسلام است —و از این دست ادعاها، مانند...

1– این سخن که ۹۵ درصد از قوانین وضعی برگرفته از شریعت اسلامی است، و بخش باقی‌مانده نیز به سبب ضرورت‌ها وضع شده است — مانند هنجارهای بین‌المللی، مشروعیت بین المللی و شرایط بین‌المللی جهانی که نمی‌توان از آن‌ها گریخت؛ و بر همین اساس، چنین وانمود می کنند که این قوانین همان اسلام‌اند.

[1] / جمال سلطان /تجدید الفکر الدینی

دکتر عبد المنعم صده می‌گوید: «برایم روشن شد که فقه اسلامی تمامی دیدگاه‌ها و مکاتب موجود در چارچوب قانون وضعی را در بر می‌گیرد، و از این رو، چندان از حقیقت دور نیستیم اگر آنچه برخی همکاران در جلسات گذشته بیان کردند را تکرار کنیم. آنان حق داشتند وقتی گفتند بیش از ٪۹۰ از احکام قانون وضعی با احکام شریعت اسلامی مغایرت ندارد، چراکه در واقع بیشتر احکام مربوط به معاملات با مصالح مردم هم‌خوانی دارد، و بسیار پذیرفتنی است که تمامی دیدگاه‌های وضعی در چارچوب فقه اسلامی آمده باشد.»[1]

2– اسلام پیش از تمدن غربی وجود داشته و تمدن غربی از اسلام بهره گرفته است. اسلام پایه‌گذار تمدن، قوانین بین‌المللی و حقوق بشر است. بنابراین اگر این قوانین را از غرب گرفته باشیم، در واقع کالای خودمان به ما بازگردانده شده است. این قوانین از اصول اسلامی سرچشمه گرفته‌اند، با افزودن برخی موارد متناسب با تحولات جوامع مدرن. از این رو، هر دو یکی هستند میان آن‌ها تفاوتی نیست.

3– الله متعال به پیامبرش فرمان داده است که به عدالت حکم کند، و این قوانین نیز در پی عدالت هستند. پس از حکم خدا خارج نشده‌اند، چراکه هر جا عدالت باشد، همان‌جا حکم خداست.

4– اینکه این قوانین نیز مانند دین بر ضرورت های پنجگانه محافظت میکند که عبارت اند از دین، نفس، عقل، نسل و مال؛ یا به عبارت دیگر اهداف قانون همانا همان اهداف یا مقاصد الشریعه اند و بنابر بنابراین، هر دو یکی هستند زیرا اهداف و مقاصد یکسانی دارند.

5– هر جا مصلحتی باشد، همان‌جا حکم خداست. از این رو، مصلحت‌های موهوم و غیرمعتبر با مصلحت‌های شرعی که شرع آن‌ها را تأیید کرده، یکی هستند و هر دو نمایانگر دو روی یک حقیقت را هستند.

6– معیار، عموم لفظ نیست بلکه خصوص سبب است؛ یعنی ارتباط متن به شرایط نزول و دلایل آن، که باعث می‌شود معنای آن محدود به زمان و شرایط خاص باشد. از این رو، تغییر زمان نیازمند احکام جدید است و در نتیجه، تضادی میان آن‌ها نیست، بلکه این احکام در حقیقت تکامل یافته آنها هستند.

7– محدود کردن معنای «حکم» به معنای لغوی یا عرفی، باعث می‌شود حوزه تشریع و قانون‌گذاری از مفهوم حکم خارج شود. در این صورت، معنای حکم فقط در قضاوت یا اجتهاد خلاصه می‌شود و قانون‌گذاری یا تشریع در مفهوم حکم شرعی نمی‌گنجد. بنابراین، قانون‌گذاری کفر نیست، بلکه فقط معصیت یا اشتباه در اجتهاد است در نتیجه، هیچ ضرری وجود ندارد، مگر اینکه کسی حکم کردن به غیر از آنچه خداوند نازل کرده است را جایز بداند.

8– تلاش در تفسیر نصوص (متون دینی) و ارتباط فهم متن با تحقق مقصود و هدف آن، بدون در نظر گرفتن ظاهر و لفظ صریح متن. این باعث می‌شود که میدان عمل بسیار گسترده شود، به‌گونه‌ای که تنها معانی و مصالح (منافع و اهداف) مورد توجه قرار گیرند و خودِ نصوص (متون) نادیده گرفته شوند. در حالی که در حقیقت، نص (متن دینی) اصل است و معنا فرع و تابع آن است، و جایز نیست که فرع بر اصل مقدم شود.

[2] / أسبوع الفقه الإسلامي الثالث ص **114**

9– اجتهاد همراه با متون و همچنین سخن اینکه عقل در کنار شرع، جایگاه دارد و نباید نادیده گرفته شود و باید مورد توجه باشد. از اینجاست که این امر، راه دیگری را برای نادیده گرفتن متون دینی و اولویت دادن به خواسته‌های انسانی فراهم کرد.

از طریق این ادعاهای مختلف، نتیجه گرفته می‌شود که علمانیت همان اسلام است و اسلام همان علمانیت؛ و دیگر تفاوتی میان ایمان و کفر، میان قانون خدا و قانون بندگان، و میان خداوند متعال و طاغوت‌ها و خدایان ساختگی وجود ندارد. همه این امور پذیرفته و صحیح شمرده می‌شوند. اما به فضل خدا، این مغالطه‌ها و شبهات باطل شده، ریشه‌کن گردیده و حقیقت روشن شده [1] طی این بیان:

1– حکم (شرعی) همان نصّی است که از کتاب خدا (قرآن) و سنت پیامبر (ص) گرفته شده و یا به‌وسیله‌ی اجتهاد مشروع که بر اساس ضوابط دقیق علم اصول فقه انجام می‌شود، استنباط می‌گردد. بنابراین، نه هر نصّی و نه هر فهمی معتبر است. نصّ معتبر، همان حکم خدا در قرآن و سنت است، نه هر متنی که کسی آن را به خدا نسبت دهد و ادعا کند که «این حکم خداست.« همچنین، فهم معتبر نیز تنها آن فهمی است که بر پایه‌ی قواعد اصولیِ استوار و روش سلف صالح باشد؛ قواعدی متقن و سنجیده که امت اسلامی نسل به نسل آن را به ارث برده است، تا بدین وسیله میان روش درست و روش اهل بدعت و گمراهی تمایز برقرار شود.

2– اجرای همان شریعت الهی نیز از طریق مجالس قانون‌گذاری شرک‌آلود (پارلمان و مجالس های نیابتی در نظام های غیر دینی) جایز نیست؛چگونه می‌توان حکمی را که از جانب خدا نیست، پذیرفت و سپس با اجتهاد، لباس اسلام بر آن پوشاند؟

3 – سلطنت و حاکمیت خداوند برتر از هر سلطه‌ای است، و هیچ سلطه‌ی طاغوتی نباید بر آن پیشی گیرد. زیرا خداوند حاکم مطلق است، نه اینکه در چارچوب حاکمیت طاغوت محصور یا مقید گردد. حکم خداوند، حاکم است نه محکوم، و نمی‌تواند تحت سیطره یا داوری قانونِ طاغوت قرار گیرد.

---

1 / يراجع كتاب مقتطفات من البلاغ المبين 0 لأبي أحمد عبد الرحمن المصري

سوم : بررسی مسئله‌ی تدریج در تشریع الهی؛

پس این مسئله (که مطرح می‌کنند) موضوع دیگری است که آن را بهانه‌ای قرار داده‌اند برای پوشاندن چهره‌ی زشت و پلید سکولاریسم خود و برای فریب و گمراه‌کردن مسلمانان. از این راه می‌خواهند احکام اسلام را از طریق مجالس قانون‌گذاری (نهادهای پارلمانی) اجرا نکنند، بلکه قوانین بشری و کفرآمیزِ وضعی را جایگزین آن سازند.

به نام اسلام، ادعا کردند که برای ورود به مجالس شرک‌آلود(پارلمان، شوراهای محلی، ولایتی و...) اقدام می‌کنند؛

به نام اسلام، ادعا کردند که شریعت را اجرا نخواهند کرد؛

به نام اسلام، در صف مشرکان و نظام کفر جهانی در برابر اسلام و مسلمانان ایستادند؛

به نام اسلام، انواع شرک را مرتکب شدند؛

به نام اسلام، همه گونه کفر را توجیه کردند؛

به نام اسلام، در برابر قوانین بین‌المللی (سازمان بین الملل)سر تسلیم فرود آوردند؛

به نام اسلام، سرزمین‌ها و بلاد اسلامی را برای کفار مباح شمردند؛

به نام اسلام، خون و ناموس اشغالگران غاصب را محترم دانستند، برایشان طلب رحمت کردند، و دعوت به نرمی، محبت و خوش‌رفتاری با آنان نمودند—در حالی که همان اشغالگران، ما را می‌کشند، سرزمین‌های ما را اشغال می‌کنند، با دین ما می‌جنگند و ناموس ما را هتک می‌کنند—و سپس به نام اسلام، خونِ مجاهد مسلمان بی‌گناه را مباح شمردند و سرزمین و ناموس و دین او را نیز مورد تعرض قرار دادند.

این مسئله، شکل دیگری از فریب و نیرنگ و حیله‌گری است برای استمرار حکومت طاغوت بر زمین، مشروعیت بخشیدن و کنار گذاشتن شریعت خدا حتی اگر به شکل نامشروع قدرت و حاکمیت از آنِ غیر خدا گردد.

آنان استدلال می‌کنند که اجرای کامل اسلام در شرایط کنونی بسیار دشوار است، بلکه شاید ناممکن باشد، و به همین دلیل باید به‌صورت تدریجی عمل کرد. اما ما می‌گوییم:احکام اسلام پس از کامل شدن رسالت بر پیامبر ما محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم، کامل و جامع و ثابت و دائمی است؛ برای همه‌ی انسان‌های مکلف تا روز قیامت لازم‌الاجراست و کسی از آن مستثنا نیست.

آنچه را اسلام واجب دانسته، تا روز قیامت واجب است؛

آنچه را مستحب دانسته، تا روز قیامت مستحب است؛

آنچه را حرام دانسته، تا روز قیامت حرام است؛

آنچه را مکروه دانسته، تا روز قیامت مکروه است؛

و آنچه را مباح شمرده (یعنی انجام دادن یا ترک آن آزاد است)، تا روز قیامت مباح باقی می‌ماند.

پس هر کس واجب یا مستحب را اختیاری و در حدِ انتخاب شخصی بداند، در واقع با خدا در تشریع شریک شده است؛و هر کس حرام یا مکروه را مجاز یا حتی واجب یا مستحب بداند، نیز با خدا در تشریع شریک شده و با حکم خدا مخالفت ورزیده است.

و چنین چیزی هیچ ارتباطی با اسلام ندارد، زیرا اسلام یعنی تسلیم در برابر فرمان خداوند و پذیرش حکم او و به‌تنهایی و ردّ هر حکم دیگری غیر از آن.بنابراین، هر کس بخشی از احکام اسلام را بپذیرد و بخشی دیگر را رد کند، اسلامِ

مقبول نزد خداوند را نیاورده است.اسلامِ پذیرفته‌شده نزد خداوند، اسلامِ خالص و ویژه‌ی خداوند است، بی‌هیچ شائبه‌ای از غیر او.

اجرای شریعت، اسلام است و این صرفاً به معنای اجرای مجازات‌های مقرر(حدود) نیست، بلکه به معنای اجرای کامل اسلام – یعنی نظام کاملی که محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) آورده است – در تمام زمینه‌ها و جنبه‌های زندگی است. الهی جز الله نیست؛ این یک روش زندگی است که تمام جنبه‌های آن را در بر می‌گیرد. تعالی﴿قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ ﴾ الأنعام (162:163)

ترجمه: بگو: «بی‌تردید، نمازم و قربانی‌های من و زندگی و مرگم همه برای الله ـ پروردگار جهانیان است.

پس منهج (راه و نظام) الهی تنها به زندگی محدود نمی‌شود، بلکه مرگ را نیز در بر می‌گیرد؛ زیرا این منهج، نظامی است که در آن دنیا با آخرت، زندگی با مرگ، ظاهر با باطن در پیوندی هماهنگ و یگانه قرار دارند. مصالح دنیا و آخرت در چارچوب یک حکم کلی و یک نظام واحد جای گرفته‌اند که اجزای آن از یکدیگر جدا و مستقل نیستند. این نظام، همان اسلامِ تسلیم در برابر خداوند است؛ اسلامی که در زمین و آسمان، در دنیا و آخرت، در زندگی و مرگ حاکم است. او همان رشته‌ی استوار ایمان (العروة الوثقی) است که هیچ گسستی در آن راه ندارد.

از این‌رو، از جمله اصول اعتقادی بنیادین که هر مسلمان باید آن را بداند و به آن ایمان داشته باشد، این است که:دین الله دینی است فراگیر، کامل و شایسته برای همه زمان‌ها و همه شرایط؛دینی که پاسخ‌گوی همه‌ی مشکلات و پیش‌آمدهای زندگی است، در هر مکان و زمان،و برای انسان و جنّ، همگی یکسان.

الله متعال میفرماید: ﴿اليوم أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإسلام دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴾ (3) (المائدة) ترجمه: امروز دینتان را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را [به عنوان بهترین] دین برایتان برگزیدم. اما هر کس [برای حفظ جان خود و] بدون آنکه به گناه متمایل باشد، [به خوردن گوشت‌های ممنوعه] ناچار شود [گناهی بر او نیست] . به راستی که الله آمرزندهٔ مهربان است.

﴿ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ ﴾(89النحل)ترجمه: و ما این کتاب [= قرآن] را بر تو نازل کردیم که روشنگرِ همه چیز است و برای مسلمانان، رهنمود و رحمت و بشارت است.

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إلي اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُون بِاللَّهِ وَاليَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾(59)"(النساء) ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از الله و پیامبر و کارگزاران [و فرماندهان مسلمانِ] خود اطاعت کنید و اگر در چیزی اختلاف کردید، آن را به [کتاب] الله و [سنت] پیامبر بازگردانید. اگر به الله و روز قیامت ایمان دارید، [یقین داشته باشید که] این [بازگشت به قرآن و سنت، برایتان] بهتر و خوش‌فرجام‌تر است. سخن ابن‌القیم رحمه‌الله: «همانا الله سبحان دین را به وسیله پیامبرش کامل و تمام گردانید، و پس از او نه پیامبر را و نه امت او را نیازمند عقل یا نقلی جز وحی نکرد؛ نه به رأی، نه به خواب، و نه به کشف‌های باطنی. و بر کسانی که به وحی بسنده نکرده و به چیز دیگری روی آوردند، نکوهش نمود.» این سخن تأکیدی است بر کفایت وحی الهی در هدایت انسان و بی‌نیازی از منابع غیر وحیانی در امور دین. الله متعال می فرماید: ﴿ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَى عَلَيْهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَى لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾(51 العنکبوت) ترجمه: آیا برایشان کافی نیست که ما

قرآن را بر تو نازل کردیم که [پیوسته] بر آنان خوانده می‌شود؟ بی‌گمان، در این [قرآن] برای مردمی که ایمان می‌آورند، رحمت و پند است.

علامة سید قطب رحمه الله میفرماید: «مردم – در هر زمان و مکان – یا به طور کامل به شریعت خداوند حکم می‌کنند، بدون اینکه از بخشی از آن روی‌گردان شوند، و آن را با پذیرش کامل می‌پذیرند؛ در این صورت آنان در دین خدا هستند. یا اینکه به شریعتی حکم می‌کنند که ساخته‌ی بشر است – در هر شکل و صورتی که باشد – و آن را می‌پذیرند؛ در این صورت آنان در جاهلیت‌اند، و در دین کسی هستند که به شریعت او حکم می‌کنند، نه در دین خدا. کسی که حکم خدا را نمی‌طلبد، حکم جاهلیت را طلب کرده است؛ و کسی که شریعت خدا را رد می‌کند، شریعت جاهلیت را پذیرفته و در جاهلیت زندگی می‌کند.

این همان نقطه‌ی جدایی راه‌هاست که الله متعال مردم را در برابر آن قرار می‌دهد، و پس از آن، آنان در انتخاب آزادند! سپس خداوند با لحنی انکاری از آنان می‌پرسد که چرا حکم جاهلیت را می‌طلبند؟ و با لحنی تأییدی، بر برتری حکم خدا تأکید می‌ورزد«. ﴿ومن أحسن من الله حکماً لقوم یوقنون﴾ ترجمه: و چه کسی برای قومی که یقین دارند، در حکم از خدا بهتر است؟

این یک دوراهی است، که از انتخاب گریزی نیست؛ در این نقطه بحث و جدل سودی ندارد. یا اسلام است یا جهل، یا ایمان است یا کفر، یا حکومت خدا است یا حکومت جاهلیت و بشری»[1]

1 / الظلال ج2 ص887 – 905.

و به کسانی که طرفدار رویکرد تدریجی در اجرای شریعت هستند می‌گوییم:

1– از زمان نزول این آیت ﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ ﴾ المائدة (90) ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بی‌تردید، شراب و قمار و نشانه‌های معبودان باطل و تیرهای قرعه‌کشی [برای فالگیری] ، پلید [و] از کار [های] شیطان هستند؛ پس از آنها دوری کنید؛ باشد که رستگار شوید. آنچه حرام شده است و تا زمانی که خداوند زمین و آنچه را بر آن است به ارث ببرد، همچنان حرام خواهد ماند. و هرگز جایز نیست که کسی آن را حلال بشمارد یا به بهانه‌ی تدریج، دوباره به تحریم آن بازگردد، چنان‌که طرفداران تدریج ادعا می‌کنند؛ زیرا دوران وحی به پایان رسیده است. همچنین جایز نیست که حاکم، اجرای حد را از کسی که آن را نوشیده است ساقط کند، مگر آنکه عذر شرعی مانند اضطرار وجود داشته باشد، چنان‌که خداوند متعال فرموده است: ﴿فمن اضطر في مخمصة غير متجانف لإثم فإن الله غفورٌ رحيم﴾ ترجمه: اما هر کس که در اثر گرسنگی شدید، بدون قصد گناه، ناچار شود، [بداند که] خداوند آمرزنده و مهربان است.

2– الله متعال در کتاب عزیز خود می‌فرماید: ﴿ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هُمُ الكافرون﴾ ترجمه: و هر که بر اساس آنچه خدا نازل کرده است حکم نکند، پس آنان همان کافرانند. . بنابراین کسانی که طرفدار تدریج هستند چگونه این آیه را با موضع خودشان وفق می‌دهند؟ ادعای آنها مبنی بر اینکه تدریجی بودن جایز است، دلالت بر جواز حکم کردن به وسیله چیزی غیر از آنچه خداوند «به صورت مرحله‌ای» نازل کرده است، دارد، به این معنی که حکم کردن به وسیله آنچه خداوند نازل کرده است در برخی امور اعمال نخواهد شد، بنابراین مشمول آیه... ﴿ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الظالمون ﴾ یا آیه ﴿فأولئك هم الفاسقون﴾ یا آیة ﴿فأولئك هم الكافرون﴾ آیا جایز است که برخی از احکام کفر را به تدریج اجرا کنیم تا به اجرای کامل احکام اسلام برسیم؟ یا اینکه آیه زیر شامل حال ما خواهد شد؟: ﴿أفتؤمنون ببعض الكتاب ببعض الكتاب وتكفرون ببعض﴾ ترجمه: آیا به بخشی از کتاب آسمانی ایمان می‌آورید و به بخشی کفر می‌ورزید؟

3– اگر یکی از حاکمان، تنها یک حکم برخلاف اسلام صادر کند، آیا جایز است که مسلمانان در برابر آن سکوت کنند و به آن رضایت دهند؟! هنگامی که پیامبر صلی‌الله علیه و آله و سلم به یارانش خبر داد که پس از او خلفایی خواهند آمد که در زمان آنان منکراتی رخ خواهد داد، برخی از اصحاب از ایشان پرسیدند: آیا نباید با شمشیر با آنان مقابله کنیم؟ پیامبر در پاسخ فرمود: «نه، مگر آنکه کفر آشکاری را ببینید که از جانب خداوند برای آن برهانی دارید.»[1] این حدیث به‌روشنی دلالت دارد بر اینکه اگر حاکمی آشکارا به برخی از احکام کفر حتی اگر تنها یک حکم باشد—حکم کند، مشمول این حدیث می‌شود، و بر مسلمانان واجب است که با سلاح با او مقابله کنند، برای تغییر دادن او یا تغییر دادن آن حکم.

4– الله متعال می‌فرماید:﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝ إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا ۝ فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا ﴾ النساء من

1 / عن عبادة بن الصامت قال:" دعانا النبيُّ ρ فبايعناه، فيما أخذ علينا أن بايعنا على السمع والطاعة في منشطنا ومكرهنا، وعسرنا ويُسرنا، وأثرةٍ علينا، وأن لا ننازع الأمر أهله، إلا أن تروا كفراً بواحاً عندكم من الله فيه برهان))

97: **99-** ترجمه: کسانی که [با ماندن در سرزمین کفر] نسبت به خویش ستمکار بوده‌اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می‌گیرند [به آنان] می‌گویند: «در چه [حال] بودید؟» پاسخ می‌دهند: «ما در زمین از ستمدیدگان بودیم». [فرشتگان] می‌گویند: «آیا زمینِ الله گسترده نبود تا در آن مهاجرت کنید [و ایمانتان را حفظ نمایید] ؟» پس جایگاهشان دوزخ است و چه بد سرانجامی است! مگر آن مردان و زنان و کودکان ستم‌دیده‌ای که نمی‌توانند چاره‌ای بیندیشند و راه به جایی نمی‌برند. پس آنان [که عذری دارند] امید است الله از اینان درگذرد و الله همواره بخشایندهٔ آمرزگار است.

این آیه، هر مسلمان را – چه حاکم و چه رعیت – موظف می‌سازد که از هر آنچه خداوند بر او حرام کرده است دوری جوید و هر آنچه را خداوند بر او واجب گردانیده، به‌جا آورد، حتی اگر این کار به قیمت از دست دادن وطن، سرزمین، مال، خانه، خویشاوندان تمام شود، و ناگزیر گردد به جایی مهاجرت کند که بتواند آنچه شرع بر او واجب کرده است انجام دهد. اصل این است که اگر کسی که طرفدار تدریجی گرایی است، حاکم باشد، در این صورت می‌تواند طبق احکام شریعت اسلام حکم کند. اگر چنین نکند یا احکام کفر را با احکام اسلام بیامیزد، نسبت به خود ستمکارتر از کسانی است که در این آیات ذکر شده‌اند.

5- اگر به سیره‌ی پیامبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وسلم) بنگریم، درمی‌یابیم که آن حضرت هرگز نپذیرفت که طایفه‌ی «ثقیف» از برخی احکام شرع (از جمله نماز) معاف شوند، و همچنین درخواست آنان را برای تأخیر در ویران کردن بت «اللات» حتی به مدت یک ماه نپذیرفت، بلکه به‌گونه‌ای قاطع رد کرد و اصرار ورزید که باید همه‌ی آنچه خداوند حرام کرده است به‌طور کامل ترک شود –نه به‌صورت تدریجی. اگر به سیره‌ی پیامبر گرامی اسلام (درود خدا بر او و خاندانش) بنگریم، درمی‌یابیم که آن حضرت هرگز نپذیرفت که طایفه‌ی «ثقیف» از برخی احکام شرع (از جمله نماز) معاف شوند،و همچنین درخواست آنان را برای تأخیر در ویران کردن بت «اللات» حتی به مدت یک ماه نپذیرفت، بلکه به‌گونه‌ای قاطع رد کرد و اصرار ورزید که باید همه‌ی آنچه خداوند حرام کرده است به‌طور کامل ترک شود –نه به‌صورت تدریجی.

در سیره‌ی ابن هشام روایت شده است که: هنگامی که هیئتی از طایفه‌ی ثقیف نزد پیامبر خدا آمدند تا با ایشان مذاکره کنند، از او خواستند که اجازه دهد بتشان «الطاغیة» (یعنی اللات) را تا سه سال پس از اسلام آوردنشان دست‌نخورده باقی بگذارند. اما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به‌هیچ‌وجه این درخواست را نپذیرفت. آنان اصرار ورزیدند و مدت را سال‌به‌سال کاهش دادند تا در نهایت خواستند تنها یک ماه مهلت داده شود، اما پیامبر باز هم به‌شدت امتناع کرد و اجازه نداد حتی «مدتی معین» برای آن مقرر شود. آنان در ظاهر، می‌خواستند مردمشان – به‌ویژه زنان و کودکان و نادانانشان – به‌تدریج با ترک پرستش بت انس بگیرند و با تخریب ناگهانی آن دچار وحشت نشوند تا اسلام را بپذیرند؛ اما رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم جز به ویرانی فوری آن رضایت نداد و ابوسفیان بن حرب و مغیرة بن شعبه را مأمور کرد تا آن را در همان زمان ویران سازند. آنان همچنین، همراه با درخواست حفظ بت، خواستار شدند که از انجام نماز معاف شوند و نیز اینکه خودشان بت‌هایشان را با دستان خود نشکنند. پیامبر خدا فرمود: اما شکستن بت‌هایتان به دست خود، از آن معاف می‌کنیم،ولی در مورد نماز، خیر؛ زیرا در دینی که در آن نماز نباشد، هیچ خیری نیست.

در آن زمان، نماز از سوی خداوند واجب شده بود، اما پیامبر نفرمود که «هشت سال نماز نخوانید و بعد بخوانید» یا «یک ماه بت را نگه دارید و سپس ویران کنید.» پس کجا در این رفتار، سخنی از تدرّج در اجرای احکام دیده می‌شود؟!

و نیز صحابه‌ی پیامبر در روزگار خلافت ابوبکر صدیق رضی‌الله‌عنه بر این اجماع داشتند که باید با کسانی که از پرداخت زکات سر باز زده بودند –و در نتیجه مرتد شده بودند – پیکار کنند. در حالی‌که شاید به نظر می‌رسید بهتر بود ابوبکر رضی‌الله‌عنه برای جلوگیری از فتنه و خون‌ریزی مسلمانان از جنگ با قبایل عربی که پس از وفات پیامبر از پرداخت زکات خودداری کرده بودند، خودداری کند، زیرا امکانات او اندک بود و بیشتر قبایل عرب از فرمانش سرپیچی کرده بودند. اما ابوبکر و همه‌ی صحابه با او، هیچ‌گاه نپذیرفتند که حتی یک حکم از احکام شریعت اسلامی تعطیل شود، با آنکه می‌دانستند در صورت جنگ با قبایل، خطر بزرگی متوجه دولت اسلامی خواهد شد.

بنابراین، بر مسلمانان واجب است که به محض رسیدن به قدرت و حاکمیت، احکام اسلام را به‌صورت کامل اجرا کنند، و آماده باشند تا در برابر خطرات و فتنه‌هایی که ممکن است از این رهگذر پدید آید، پایداری و مقاومت کنند. پس هیچ‌گونه تدرّجی در اجرای احکام اسلام جایز نیست. آنچه خداوند حلال کرده، تا روز قیامت حلال است، و آنچه را حرام کرده، تا روز قیامت حرام است، و آنچه را واجب گردانیده، تا روز قیامت واجب است، و هر آنچه را خداوند سبب یا شرط یا مانع قرار داده، تا روز قیامت همان‌گونه باقی است. از این رو، اجرای احکام اسلام بر همه واجب است، و دلایل این وجوب در کتاب خدا، سنت پیامبر و اجماع امت اسلامی آمده است.

اما قرآنکریم:

سخن الله متعال : ﴿ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ ﴾ الحشر(7)

ترجمه: و آنچه که رسول الله به شما داد، بگیرید و از آنچه که شما را از آن نهی کرد دست بردارید؛ و از الله پروا کنید که الله سخت‌کیفر است. واژه‌ی"ما" از الفاظی است که دلالت بر عموم دارد، بنابراین همه‌ی اوامر و همه‌ی نواهی را در بر می‌گیرد. پس باید به هر آنچه خداوند بدان فرمان داده یا از آن نهی کرده، پایبند بود. از جهت مخاطبان نیز، این خطاب متوجه همه‌ی مؤمنان است؛ بنابراین، شمول و عمومیت هم در خودِ خطاب وجود دارد و هم در مکلفان.

وقوله تعالی:﴿ وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا ﴾ الأحزاب(36) ترجمه: برای هیچ مرد و زن مؤمنی شایسته نیست که وقتی الله و رسولش به کاری فرمان می‌دهند، [در اجرای آن فرمان،] اختیاری داشته باشد؛ و هر کس از الله و رسولش نافرمانی کند، حقا که در گمراهیِ آشکاری گرفتار شده است.

پس از آنکه خداوند دین را برای ما کامل گردانید، دیگر جایز نیست که در آنچه بر ما واجب شده، اختیار و گزینشی داشته باشیم؛ چرا که ما به تمامی اوامر و نواهی الهی مکلف هستیم. کسانی که پس از کامل شدن دین، به نظریه‌ی تدریج در اجرای احکام قائل‌اند، در واقع می‌خواهند میان انجام دادن یا ترک آنچه بدان فرمان یافته‌ایم یا از آن نهی شده‌ایم، اختیار داشته باشند؛ در حالی که معنای تدریج چیزی جز همین گزینش نیست. واژه‌های «مؤمن» و «مؤمنه» در آیه‌ای که به آن استناد شده، نکره‌هایی هستند که با نفی همراه شده‌اند، و این در زبان عربی دلالت بر

عموم دارد. همچنین واژه‌ی «أمراً» مطلق است و هیچ قیدی ندارد، و چون نکره‌ای مضاف است، دلالت بر شمول و فراگیری دارد. و هیچ قرینه‌ای نیامده که این عموم را تخصیص دهد.

قوله تعالی: ﴿وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ﴾ المائدة(49) ترجمه: و [ای پیامبر،] میان آنان [یهود] بر اساس آنچه الله [در قرآن] نازل کرده است حکم کن و از هوس‌هایشان پیروی مکن و بر حذر باش از اینکه تو را از برخی از آنچه الله بر تو نازل کرده است منحرف کنند؛ پس اگر [از پذیرشِ داوریِ تو] روی گرداندند، بدان که الله می‌خواهد آنان را به [خاطر] برخی از گناهانشان مجازات کند؛ و به راستی که بسیاری از مردم نافرمانند.

این فرمانی است قاطع از جانب خداوند متعال به رسولش و به حاکمان پس از او که بر اساس تمام قوانینی که خداوند نازل کرده است، حکم کنند، زیرا «ما» کلمه ای است کلی؛ و به این اکتفا نکرده، بلکه پیروی از هوی و هوس افراد را نیز نهی فرموده است :﴿وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ﴾ ، سپس به (پیامبر) هشدار داد، و این هشدار، هشداری است برای امت پس از او، از این‌که از بخشی از آنچه خدا نازل کرده، منحرف شوند و دچار فتنه گردند. و نظریه‌ی تدریج، به‌ناچار موجب فتنه و انحراف از برخی از آنچه خدا نازل کرده می‌شود؛ و هیچ معنایی جز این ندارد.

و سخن الله متعال: ﴿ومن لم يحكم بما أنزل الله فأولئك هم الكافرون﴾ ، و در آیه دوم:﴿فأولئك هم الظالمون﴾ ، و در آیه سوم:﴿فأولئك هم الفاسقون﴾ و واژه‌ی "ما" در سه آیه‌ی یادشده از الفاظی است که دلالت بر عموم دارد، و بنابراین همه‌ی آنچه را که خداوند نازل کرده، در بر می‌گیرد. کسی که به نظریه‌ی تدریج دعوت می‌کند، در واقع دعوت به ترک برخی احکام در برخی شرایط می‌کند؛ در حالی که شریعت باید به‌طور کامل اجرا شود، و هر چیزی غیر از این، پیروی از گام‌های شیطان است. چنان‌که خداوند متعال فرموده است : "﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ﴾. البقرة(208) ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همگی به اسلام [و اطاعتِ الله] درآیید و از [راه‌ها و] گام‌های شیطان پیروی نکنید. به راستی که او دشمن آشکار شماست. نه با اجرای بخشی از احکام الهی و رها کردن بخش دیگر، بر اساس آنچه خودمان صلاح می‌دانیم. ﴿ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾" البقرة 85 آیا به بخشی از [دستورات] کتاب ایمان می‌آورید و به بخشی [که شما را از کشتن و آواره کردن هم‌دینانتان منع می‌کند] کافر می‌شوید؟! پس جزای هر کس از شما که چنین [تبعیضی در آیات الله ایجاد] کند، جز رسوایی و خواری در زندگی دنیا نخواهد بود و در روز قیامت به سخت‌ترین عذاب گرفتار می‌شوند؛ و [یقین بدانید که] الله از آنچه انجام می‌دهید غافل نیست.

اما در مورد سنت:

ابن ماجه آن را با سندی روایت کرده که رجال آن ثقه هستند. ،عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ أَقْبَلَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ –صلي الله عليه وسلم– فَقَالَ « يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ خَمْسٌ إِذَا ابْتُلِيتُمْ بِهِنَّ وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ تُدْرِكُوهُنَّ وَمَا لَمْ تَحْكُمْ أَئِمَّتُهُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَيَتَخَيَّرُوا مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلاَّ جَعَلَ اللَّهُ بَأْسَهُمْ بَيْنَهُمْ ».[1] این یک نصّ صریح در مسئله است که به‌صورت قاطعانه نَهی می‌کند از «اختیار کردنِ» آنچه خدا نازل کرده است؛ و تدرّج دقیقاً همان «اختیار کردن» است، بنابراین از آن نیز به‌صورت قاطع بازداشته می‌شود.

و از سنّت نیز آنچه احمد روایت کرده با رجال ثقات از السدُّوسی (یعنی ابن الخصاصیه) وارد شده که گفت: (أتيت النبي صلي الله عليه وسلم لأبايعه)، قال: (فاشترط علي شهادة أن لا إله إلا الله وأن محمداً عبده ورسوله وأن أقيم الصلاة وأن أودي الزكاة، وإن أحج حجة الإسلام وأن أصوم شهر رمضان، وأن أجاهد في سبيل الله، فقلت: يا رسول الله، أما اثنتان فوالله ما أطيقهما، الجهاد والصدقة، فإنهم زعموا أن من ولّي الدبر فقد باء بغضب من الله ، فأخاف إن حضرت تلك جشعت نفسي وكرهت الموت، والصدقة فوالله ما لي إلا غنيمة وعشر ذود، هن رسل أهلي وحمولتهم، قال فقبض رسول الله صلي الله عليه وسلم يده، ثم حرك يده، ثم قال: فلا جهاد ولا صدقة فبم تدخل الجنة إذاً؟! قلت: يا رسول الله، أنا أبايعك)، قال: (فبايعت عليهن كلهن) آمدم تا با رسول خدا بیعت کنم»؛ آن حضرت شرط کردند بر او شهادتین و اقامهٔ نماز و ادای زکات و حجِ واجبِ اسلام و روزهٔ ماه رمضان و جهاد فی سبیل اللّه. عرض کردم: «یا رسولَ اللّه، دو چیز را به‌درستی توان ندارم —— به خدا قسم توان ندارم —— جهاد و صدقه؛ زیرا می‌گفتند هر که پشت کند (از میدان برگردد) به خشمِ خدا مبتلا شده است، و من می‌ترسم اگر جهاد پیش آمد، طمعِ جانم پیروز شود و از مرگ بترسم؛ و در مورد صدقه به خدا سوگند چیزی ندارم جز غنیمت و ده ذود (پول اندک) که آنها نان‌آورانِ خانوادهٔ من‌اند و بارِ ایشان‌اند. پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وآله دست او را گرفت، سپس رها کرد و سپس فرمود: «پس نه جهاد و نه صدقه؟ پس چگونه وارد بهشت می‌شوی؟!» گفتم: «یا رسولَ اللّه، من با تو بیعت می‌کنم.» فرمود: «پس بر همهٔ آن‌ها بیعت گرفتم. این نیز نصّی است که نشان می‌دهد پیامبر صلی‌اللّه‌علیه‌وسلم از ابن الخصاصیه نپذیرفت که جهاد و صدقه را رها کند؛ و این نصّ در مقابلِ دو حدیثی که از جابر و عثمان بن أبی‌العاص در ماجرای وفد ثقیف وارد شده منافات دارد، چنان‌که بعداً خواهد آمد.■

و از سنّت همچنین آنچه در حدیث عبادة آمده که مسلم روایت کرده: [وأن لا ننازع الأمر أهله، إلا أن تروا كفراً بواحاً عندكم من الله فيه برهان یعنی: نباید با اهلِ امر نزاع کنیم یا آنان را نبازیم، مگر آن‌که کفرِ فاحشی را ببینید که برای شما از سوی خدا در آن برهان (دلیل) باشد. و آن‌که دعوت‌کنندهٔ تدرّج است، دعوت می‌کند به اختلاطِ آنچه از اسلام است و آنچه غیرِ آن است؛ یعنی اختلاطِ اسلام و کفر (حتی در زمانی محدود). پس اگر حاکم مسلمی ادعا کند که به اسلام حکم می‌کند ولی کفرِ فاحش را به‌بهانهٔ تدرّج مخلوط نماید، مخالفت با او واجب است

و از سنّت همچنین آن‌چه ابن‌القیم در «زاد المعاد» نقل کرده است:

(فقال كنانة بن عبد ياليل: هل أنت مقاضينا حتي نرجع إلي قومنا ؟ قال: نعم ، إن أنتم أقررتم بالإسلام أقاضيكم، وإلا فلا قضية ولا صلح بيني وبينكم، قال: أفرأيت الزنا فإنا قوم نغترب ولا بد لنا منه؟ قال: هو عليكم حرام، فإن الله يقول:

---

[1] / تحقيق الألباني :حسن ، الصحيحة (106)

﴿ولا تقربوا الزنا إنه كان فاحشة وساء سبيلاً﴾، قالوا: أفرأيت الربا فإنه أموالنا كلها؟ قال: لكم رؤوس أموالكم، إن الله تعالى يقول:﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربا إن كنتم مؤمنين ﴾ قالوا: أفرأيت الخمر، فإنه عصير أرضنا لا بد لنا منها؟ قال: إن الله قد حرمها، وقرأ:﴿يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون ﴾ ، فارتفع القوم فخلا بعضهم ببعض، فقالوا: ويحكم إنا نخاف إن خالفناه يوماً كيوم مكة، انطلقوا نكاتبه علي ما سألناه. فأتوا رسول الله صلي الله عليه وسلم فقالوا: نعم لك ما سألت، أرأيت الربّة ماذا نصنع بها؟ قال: اهدموها، قالوا: هيهات، لو تعلم الربة أنك تريد هدمها لقتلت أهلها... فقال عمر بن الخطاب: ويحك يا ابن عبد يإليل ما أجهلك! إنما الربة حجر، فقالوا: إنا لم نأتك يا ابن الخطاب، وقال لرسول الله صلي الله عليه وسلم : تولّ أنت هدمها، فأما نحن فإنا لا نهدمها أبداً، قال: سأبعث إليكم من يكفيكم هدمها، فكاتبوه)

گفت کنانة بن عبد یلیل: «آیا با ما حکم می‌کنی تا به قوم خود بازگردیم؟» پیامبر فرمود: «بله؛ اگر شما به اسلام اقرار کنید با شما داوری می‌کنم، وگرنه هیچ قضیه و صلحی میان من و شما نیست.» پرسیدند: «برای مثال زنا چه می‌گویی؟ ما قومی هستیم که دور از خانه بودیم و ناچار به آنیم.» فرمود: «بر شما حرام است، زیرا خدا می‌فرماید: ﴿ولا تقربوا الزنا إنه كان فاحشة وساء سبيلاً﴾.» پرسیدند: «ربا چه؟ اموالِ ما همه از آن است.» فرمود: «سرمایهٔ اصلیِ اموالِ خود را محفوظ دارید؛ خدا می‌فرماید: ﴿يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وذروا ما بقي من الربا إن كنتم مؤمنين﴾.» پرسیدند: «اما خمر که عصارهٔ زمینِ ماست، چگونه؟» فرمود: «خدا آن را حرام کرده و (آیهٔ): ﴿يا أيها الذين آمنوا إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجس من عمل الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون﴾ را تلاوت کرد«.آن جماعت برخاستند و پراکنده شدند و در میان خود گفتند: «واویلا بر شما، ما می‌ترسیم اگر امروز مخالفتش کنیم مثل روزِ مکه شود»؛ پس گفتند: «بیایید به همان‌چه پرسیدیم با او نامه بنویسیم.» پیش رسول‌الله آمدند و گفتند: «آری، برای تو همانچه خواستیم هست.» آنگاه پرسیدند: «ربّه (سنگِ مقدس) را چه کنیم؟» گفت: «خرابش کنید.» گفتند: «نه هرگز، اگر می‌دانستی ربّه را می‌خواهی خراب کنی ما مردمِ آن‌جا را می‌کشیم...» عمر بن الخطاب گفت: «واویلا تو ای ابن عبد یلیل، چه نادان هستی! ربّه سنگ است.» گفتند: «ما برای تو نیامده‌ایم ای ابن الخطاب»، و به رسول‌الله گفتند: «تو برو خرابش کن، اما ما هرگز آن را خراب نخواهیم کرد.» پیامبر فرمود: «من کسی را برای خراب کردن آن می‌فرستم که شما را کافی باشد.» پس با او نامه نوشتند.

لفظِ «الإسلام» در ابتدای حدیث به‌صورت اسمِ جنس با «ال» آمده است، یعنی شاملِ همهٔ احکامِ اسلام —— یعنی تسلیمِ خالص در برابر خدا به‌معنای پذیرشِ شریعتِ او تنها و طردِ هرچه غیرِ آن است. پس هر کس برای خدا و برای غیرِ خدا تسلیم شود، مشرک است؛ و هر کس تسلیم نشود استکبار کرده و مشرک و مستکبر هر دو کافرند.

أما إجماع:

به‌طور متواتر ثابت شده است که خلفای راشدین چهارگانه، و والیان و قضات آنان، اسلام را به‌طور کامل اجرا می‌کردند و در اجرای آن به‌صورت تدریجی عمل نمی‌کردند. این مسئله مورد اتفاق همه‌ی علمای اسلام است

اجماع بر وجوب قتال با کسانی که از اجرای شرایع خودداری می‌کنند:

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: هر گروهی که از یکی از شرایع آشکار و متواتر اسلام خارج شود، واجب است که با آنان جنگیده شود، به اتفاق همه‌ی امامان مسلمان حتی اگر شهادتین را بر زبان آورند. پس اگر به شهادتین اقرار کنند

ولی از انجام نمازهای پنج‌گانه خودداری کنند، واجب است با آنان جنگیده شود تا نماز بگزارند؛ و اگر از پرداخت زکات امتناع ورزند، باید با آنان جنگید تا زکات را بپردازند؛ همچنین اگر از روزه‌ی ماه رمضان یا حج خانه‌ی کعبه خودداری کنند. و نیز اگر از تحریم فواحش، زنا، قمار، شراب یا دیگر محرمات شریعت امتناع ورزند؛ یا از حکم کردن در مسائل خون، مال، آبرو، و نکاح بر اساس کتاب و سنت سر باز زنند؛ یا از امر به معروف و نهی از منکر و جهاد با کفار تا اسلام بیاورند یا با خضوع جزیه بپردازند؛ یا بدعت‌هایی را آشکار کنند که مخالف کتاب و سنت و راه سلف امت و امامان آن است—در همه‌ی این موارد، باید با آنان جنگید. چنان‌که خداوند متعال فرموده است:﴿وقاتلوهم حتي لا تكون فتنة ويكون الدين كله لله﴾ پس اگر بخشی از دین برای خدا باشد و بخشی دیگر برای غیر خدا، واجب است که جنگیده شود تا دین به‌طور کامل برای خدا گردد.[1]

(او همچنین می‌گوید: صحابه و امامان پس از آنان، بر جنگ با کسانی که از پرداخت زکات خودداری می‌کردند حتی اگر نمازهای پنج‌گانه را می‌خواندند و ماه رمضان را روزه می‌گرفتند اتفاق نظر داشتند. این افراد هیچ شبهه‌ی قابل قبولی نداشتند، و به همین دلیل مرتد بودند، و به سبب امتناع از پرداخت زکات حتی اگر به وجوب آن اقرار داشتند با آنان جنگیده می‌شد، چنان‌که خداوند فرمان داده است. نقل شده که آنان می‌گفتند: خداوند پیامبرش را به گرفتن زکات فرمان داده، آنجا که فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوالِهِمْ صَدَقَةً﴾ و این حکم با وفات پیامبر ساقط شده است.[2]

علامة ابن القيم رحمه الله میفرماید: در قرآن آمده است و اجماع نیز به‌درستی ثابت کرده که دین اسلام همه‌ی ادیان پیشین را نسخ کرده است. و هر کس به آنچه در تورات و انجیل آمده پایبند باشد ولی از قرآن پیروی نکند، کافر است. خداوند همه‌ی شرایع پیشین را که در تورات، انجیل و دیگر ادیان بوده، باطل کرده، و بر جن و انس، شرایع اسلام را واجب گردانیده است. پس هیچ چیز حرام نیست مگر آنچه اسلام حرام کرده، و هیچ چیز واجب نیست مگر آنچه اسلام واجب گردانیده است

اگر کسی بگوید: برخی برای اثبات جواز تدرج در اجرای احکام، به حدیثی استناد کرده‌اند که احمد، نسائی و ترمذی از ابی میسره از عمر رضی‌الله‌عنه روایت کرده‌اند. در این حدیث آمده است: هنگامی که حکم تحریم شراب نازل شد، عمر گفت: "خدایا، درباره‌ی شراب برای ما بیانی روشن و شفاف نازل فرما." پس آیه‌ای از سوره بقره نازل شد«...﴿يسألونك عن الخمر والميسر قل فيهما إثم كبير ومنافع للناس﴾ ، پس عمر (رضی‌الله‌عنه) فراخوانده شد و آیه بر او خوانده شد. آنگاه عمر گفت: خدایا، درباره‌ی شراب برای ما بیانی روشن و شفاف نازل فرما. پس آیه‌ای که در سوره نساء است نازل شد: ﴿يا أيها الذين آمنوا لا تقربوا الصلاة وأنتم سكاري﴾، پس مؤذن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم، هنگامی که برای نماز اقامه می‌گفت، ندا می‌داد: "به نماز نزدیک نشوید در حالی که مست هستید." سپس عمر (رضی‌الله‌عنه) فراخوانده شد و آیه بر او خوانده شد. او گفت: "خدایا، درباره‌ی شراب برای ما بیانی روشن و شفاف نازل فرما." پس آیه‌ای که در سوره مائده است نازل شد. عمر دوباره فراخوانده شد و آیه بر او خوانده شد، و هنگامی که به این بخش رسید ﴿فهل أنتم منتهون﴾، عمر رضی‌الله‌عنه گفت: دست کشیدیم، دست کشیدیم.)[3]

---

[1] / (مجموع الفتاوي) 28/ 510 – 511

[2] / الفتاوى الكبرى 534/3

[2] / صحيح الترمذي (3255)

– وبما رواه أحمد قال: حدثنا حسن حدثنا ابن لهيعة حدثنا أبو الزبير قال: (سألت جابراً عن شأن ثقيف إذ بايعت، فقال: اشترطت علي رسول الله صلي الله عليه وسلم أن لا صدقة عليها ولا جهاد [1]

و بر اساس آنچه احمد روایت کرده، گفت: حسن برای ما حدیث گفت، و ابن لَهیعة از ابو الزبیر نقل کرد که گفت: از جابر دربارەی ماجرای بیعت قبیلەی ثقیف پرسیدم، او گفت: آنان هنگام بیعت با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم شرط کردند که بر آنان نه زکاتی واجب باشد و نه جهادی

– وبما رواه أبو داود: حدثنا الحسن بن الصباح حدثنا إسماعيل يعني ابن عبد الكريم حدثني إبراهيم يعني ابن عقيل بن منبه عن أبيه عن وهب قال: (سألت جابراً عن شأن ثقيف إذ بايعت، قال: اشترطت علي النبي صلي الله عليه وسلم أن لا صدقة عليها ولا جهاد، وأنه سمع النبي صلي الله عليه وسلم بعد ذلك يقول: سيتصدقون ويجاهدون إذا أسلموا[2] و بر اساس آنچه ابوداود روایت کرده، حسن بن صباح گفت: اسماعیل (یعنی ابن عبدالکریم) برای ما حدیث گفت، و او از ابراهیم (یعنی ابن عقیل بن منبه) از پدرش از وهب نقل کرد که گفت: از جابر دربارەی ماجرای بیعت قبیلەی ثقیف پرسیدم. او گفت: آنان هنگام بیعت با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم شرط کردند که بر آنان نه زکاتی واجب باشد و نه جهادی. و جابر گفت که شنید پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم پس از آن فرمود: «آنان زکات خواهند داد و جهاد خواهند کرد، زمانی که اسلام بیاورند.

– وبحديث عثمان بن أبي العاص السابق الذي رواه أبو داود وأحمد، والذي يذكر فيه أنهم أي ثقيفاً اشترطوا أن لا يحشروا ولا يعشروا، وشرحه قائلاً: (لأن لا يجاهدوا ولا يتصدقوا)[3] و همچنین حدیث عثمان بن ابی‌العاص که پیش‌تر ذکر شد و آن را ابوداود و احمد روایت کرده‌اند، که در آن آمده است: قبیلەی ثقیف شرط کردند که نه به جنگ فرستاده شوند و نه از آنان عشر (نوعی مالیات یا زکات) گرفته شود. و این شرط چنین تفسیر شده است: یعنی آنان نمی‌خواستند جهاد کنند و نه صدقه (زکات) بدهند.

میگوئیم: حدیث ابی میسره از عمر دربارەی تحریم شراب که احمد و نسائی آن را روایت کرده‌اند، دلالتی بر تدرج در تحریم ندارد؛ زیرا شراب تنها در آیەی سوره مائده تحریم شد، و دو آیەی سوره بقره و نساء شامل حکم تحریم نیستند، بلکه نهایتاً مقدمه‌هایی برای تحریم شراب‌اند

همچنین طبری نقل کرده که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم هنگام نزول دو آیەی بقره و نساء فرمود: «همانا پروردگارتان در مورد شراب مقدمه‌چینی می‌کند»؛ این روایت از ربیع بن أنس نقل شده و راویان آن مورد وثوق‌اند و این‌که خداوند متعال در تحریم شراب مقدمه‌چینی کرده، به هیچ‌کس اجازه نمی‌دهد که خود نیز به‌صورت تدریجی یا با مقدمات، حکم تحریم را اجرا کند؛ زیرا چنین کاری جز تعطیل کردن حکم تحریم معنایی ندارد. این در مورد شراب است

و ممکن است کسی بگوید: اگر دولتی اسلامی تشکیل شود یا سرزمینی را فتح کنیم، می‌توانیم ربا را به رسمیت بشناسیم و زکات را تعطیل کنیم؛ نماز را واجب بدانیم ولی گرفتن جزیه را کنار بگذاریم؛ حد سرقت را اجرا کنیم ولی حد ارتداد را تعطیل کنیم؛ حد راهزنی را برقرار کنیم ولی با باغیان (یاغیان) نجنگیم. اما این سخن چیزی نیست که هیچ مسلمانی به

[3] / إسناده صحيح

[4] / تحقيق الألباني :صحيح ، الصحيحة (1888)

[5] / تحقيق الألباني :ضعيف ، الضعيفة (4319)

آن قائل باشد. زیرا پس از آنکه خداوند دین را کامل گردانید، ما مأمور شدیم که به تمامی آنچه محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم از جانب خدا آورده، پایبند باشیم؛ و هیچ‌کس حق ندارد حتی یک حکم از احکام او را ترک کند.

اگر گفته شود: تدرج (تدریجی‌سازی در اجرای احکام) از جمله چیزهایی است که در شریعت آمده، پاسخ داده می‌شود که مقدمه‌چینی خداوند در تحریم شراب، مجوزی برای بندگان نیست که آنان نیز در تحریم آن مقدمه‌چینی کنند. همچنین این‌که خداوند دین را در طول بیست و سه سال کامل کرد، به بندگان اجازه نمی‌دهد که اجرای آن را نیز در طول همین سال‌ها تقسیم کنند. و این‌که در تشریع، احکام مکی و مدنی وجود دارد، مجوزی نیست برای تعطیل کردن احکام مدنی تا پس از تشکیل دولت اسلامی، مگر آنچه خداوند به‌طور خاص به دولت واگذار کرده باشد.

و اگر مقصود از تدرج، تلاش برای وارد کردن برخی احکام در قانون اساسی و قوانین کشورهایی باشد که امروز به غیر از آنچه خدا نازل کرده حکم می‌کنند، کم‌ترین چیزی که می‌توان درباره‌ی آن گفت این است که باطل است. – اما حدیث جابر که احمد آن را روایت کرده، در سند آن ابن لَهِیعة وجود دارد که ضعیف است؛ و روایت ابوداود از آن، قابل احتجاج است، هرچند منذری درباره‌ی آن سکوت کرده است

این حدیث از نظر مفهوم (نه از نظر منطوق) دلالت دارد بر این‌که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم شرط قبیله‌ی ثقیف را در معافیت از زکات و جهاد پذیرفت؛ و این از آنجا فهمیده می‌شود که فرمود: «آنان زکات خواهند داد و جهاد خواهند کرد»، که این سخن اقتضا می‌کند آن شرط پذیرفته شده باشد. این نوع دلالت، از نوع دلالت اقتضاء است و از مفاهیم است، در حالی که با منطوق (لفظ صریح) حدیث عبدالله بن عمر در نهی از اختیار و گزینش در احکام، تعارض دارد؛ و نیز با حدیث بشیر بن خصاصیه که پیامبر در آن شرط معافیت از زکات و جهاد را نپذیرفت، و با حدیث هیئت وفد نزد ابن قیم که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم نپذیرفت که برای آنان بت باقی بماند یا زنا، ربا و شراب را برایشان مباح کند، و با روایت ابن هشام درباره‌ی معافیت از نماز، و با حدیث عثمان بن ابی‌العاص درباره‌ی عدم وجوب گرفتن مالیات از آنان نیز تعارض دارد.

و هنگامی که منطوق با مفهوم تعارض کند، منطوق ترجیح داده می‌شود. همچنین اگر دو خبر تعارض کنند و یکی دلالت بر وجوب داشته باشد و دیگری بر اباحه، آن‌که دلالت بر وجوب دارد ترجیح داده می‌شود؛ و خبر بشیر بن خصاصیه دلالت بر وجوب دارد، پس بر خبر جابر که دلالت بر اباحه دارد، ترجیح داده می‌شود.

با این حال، می‌توان تعارض را رفع کرد و هر دو روایت را به‌کار گرفت، و این بهتر از کنار گذاشتن یکی از آن‌هاست. و آن‌گونه می‌توان گفت که معافیت قبیله‌ی ثقیف از جهاد و زکات، امری خاص به آنان بوده است؛ به این دلیل که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم می‌دانست که آنان پس از اسلام آوردن، زکات خواهند داد و جهاد خواهند کرد، و این همان سخن راوی حدیث، جابر رضی‌الله‌عنه است.

چنان‌که صاحب کتاب «عون المعبود» نقل کرده: «از جابر درباره‌ی شرط قبیله‌ی ثقیف در معافیت از زکات و جهاد پرسیده شد، او گفت: پیامبر می‌دانست که آنان پس از اسلام آوردن، زکات خواهند داد و جهاد خواهند کرد.» و این علم، برای غیر پیامبر ممکن نیست، پس این حکم خاص قبیله‌ی ثقیف باقی می‌ماند.

اما حدیث عثمان بن ابی‌العاص که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم در آن فرمود: «برای شماست که نه به جنگ فرستاده شوید و نه مالیات از شما گرفته شود»، واژه‌ی «تحشروا» در کتاب «لسان العرب» چنین معنا شده: «یعنی به جنگ‌ها فراخوانده نمی‌شوند و لشکرکشی بر آنان واجب نمی‌شود، و گفته شده: به سوی مأمور زکات فرستاده نمی‌شوند تا

صدقه‌ی اموالشان را بگیرد، بلکه مأمور زکات در محل خودشان آن را دریافت می‌کند.» و واژه‌ی «تعشروا» نیز در «لسان العرب» چنین معنا شده: «یعنی از اموالشان عشر گرفته نمی‌شود، و گفته شده: مقصود از آن، صدقه‌ی واجب است.

این دو واژه از الفاظ مشترک‌اند، و لفظ مشترک باید بر همه‌ی معانی‌اش حمل شود، مگر آنکه قرینه‌ای برای تخصیص یکی از معانی وجود داشته باشد. و در اینجا، احادیثی که بر وجوب زکات و جهاد و نهی از گزینش در احکام دلالت دارند، ترجیح می‌دهند که مقصود این باشد: آنان به سوی مأمور زکات فرستاده نمی‌شوند، بلکه مأمور زکات در محل خودشان آن را دریافت می‌کند؛ و از آنان عشر کامل گرفته نمی‌شود. و درباره‌ی این حدیث نیز همان گفته می‌شود که درباره‌ی حدیث جابر در معافیت قبیله‌ی ثقیف از زکات و جهاد گفته شد؛ زیرا موضوع هر دو یکی است، هرچند الفاظشان متفاوت باشد.

از اینجا روشن می‌شود که اسلام با شرط فاسد صحیح نیست، و جایز نیست که به این روایات برای اثبات جواز تدرج یا عدم اجرای کامل شریعت خدا و جایگزینی آن با قوانین غیر الهی استدلال شود.

وشرط فاسد: این شرطی نامشروع است، که از خود فرد یا گروهی از مردم صادر می‌شود، نه از شارع (قانون‌گذار الهی) و لذا فاقد اعتبار است. همچنین با مفهوم اسلام در تضاد است؛ زیرا اسلام به معنای تسلیم در برابر خداوند از طریق پذیرش تنها شریعت او و رد هر چیز دیگری است. بنابراین، در اسلام شرطی وجود ندارد؛ انسان چاره‌ای ندارد جز اینکه تسلیم خود را برای خداوند خالص گرداند، نه اینکه در دین خدا چیزی را بپذیرد و چیزی را رد کند.

و اگر پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم نمی‌توانست حکمی از احکام صدقه (زکات) را – بدون وحی – تغییر دهد، پس چگونه ممکن است به طور کلی تکلیف آن را ساقط کند؟ و چگونه چنین چیزی برای کسی که از او پایین‌تر است (معقول) خواهد بود؟ در حدیثی آمده است هنگامی که مردی از پیامبر درخواست کرد که از صدقات به او بدهد، حضرت به او فرمودند: [إن الله لم يكل قسمتها إلي ملك مقرب ، ولا نبي مرسل ، حتي جزأها ثمانية أجزاء ، فإن كنت جزءا منها أعطيتك] همانا خداوند تقسیم آن (صدقات) را به فرشته مقرب و نه به پیامبر مرسل واگذار نکرده است، بلکه خود آن را به هشت سهم تقسیم نموده، پس اگر تو جزئی از آن باشی، به تو خواهم داد.

و همان‌گونه که این‌ها موارد خاص و جزئی هستند که با قواعد محکم و کلی شریعت در تعارض‌اند، باید یا رد شوند به‌سبب مخالفتشان با قطعیت‌های شریعت، یا تأویل شوند به‌گونه‌ای که با این قواعد کلی و محکم هماهنگ باشند. بنابراین، باید بر اساس مقتضای قواعد کلی دین تفسیر و تطبیق شوند. پس اگر این موارد توانایی معارضه با دلایل آحاد را ندارند، چگونه می‌توانند با قواعد کلی دین و اصول محکم آن در تعارض قرار گیرند؟

پرستش الله متعال بر اساس دین تحریف شده یا منسوخ شده جایز نیست؛

شیخ‌الاسلام ابن تیمیه می‌گوید:

دین اسلام بر دو اصل بنا شده است: یکی اینکه تنها خداوند را بدون شریک پرستش کنیم، و دیگر اینکه او را به همان شیوه‌ای عبادت کنیم که از سوی او در دین تشریع شده است؛ یعنی همان چیزی که پیامبران به آن امر کرده‌اند، چه به صورت واجب و چه به صورت مستحب. بنابراین، در هر زمان، خداوند به همان چیزی عبادت می‌شود که در آن زمان به آن امر کرده است. پس زمانی که شریعت تورات معتبر و پابرجا بود، کسانی که به آن عمل می‌کردند مسلمان بودند، و همچنین شریعت انجیل. و در آغاز اسلام، زمانی که پیامبر به سوی بیت‌المقدس نماز می‌خواند، نماز به آن سمت از اسلام بود. اما وقتی که به سوی کعبه فرمان داده شد، نماز به سوی آن از اسلام شد، و بازگشت از آن به سوی صخره (بیت‌المقدس) خروج از دین اسلام به شمار می‌آید. بنابراین، هر کس پس از بعثت محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم، خدا را به آنچه که خداوند از واجبات و مستحبات تشریع کرده عبادت نکند، مسلمان نیست.

از این سخن چنین نتیجه می‌گیریم که :هر کس از شریعت ناسخ محمد صلی‌الله‌علیه‌وسلم خارج شود و به شریعت منسوخ موسی یا عیسی علیهماالسلام بازگردد، کافر شده است؛همان‌گونه که اگر کسی حتی از یک جزء از شریعت محمدی خارج شود—مانند ترک قبله‌ی کعبه و بازگشت به سوی صخره (بیت‌المقدس)—از دین اسلام خارج شده است، با اینکه هر دو در چارچوب یک شریعت (اسلام) هستند.][1]

ب . ابن کثیر در ضمن بحث خود در مورد الیاسق[2] قانونی که چنگیز خان وضع کرده بود، در تفسیر این آیه‌ی قرآن سخن می‌گوید. ﴿ أفحكم الجاهلية يبغون ومن أحسن من الله حكما لقوم يوقنون ﴾ المائدة(50) ترجمه: آیا آنان حکم [و داوری بر اساس موازین] جاهلیت را می‌خواهند؟ و برای اهل یقین، حکم [و داوریِ] چه کسی بهتر از الله است؟

خداوند رد می‌کند بر کسانی که از حکم محکم الهی—که شامل همه خوبی‌ها و بازدارنده از هر بدی است—روی‌گردان شده‌اند، و به جای آن به آرا، امیال و اصطلاحاتی روی آورده‌اند که انسان‌ها بدون هیچ سندی از شریعت الهی وضع کرده‌اند؛ همان‌گونه که اهل جاهلیت به ضلالت‌ها و جهالت‌هایی که از رأی و هوای نفس خود وضع کرده بودند، حکم می‌کردند.

و همچنین مانند آنچه که تتارها به عنوان سیاست‌های سلطنتی از پادشاه خود جنکیز خان گرفته بودند، که برایشان کتابی به نام الیاسق وضع کرد. این کتاب مجموعه‌ای بود از احکامی که از شرایع گوناگون مانند یهودیت، مسیحیت، اسلام و غیره اقتباس کرده بود، و بسیاری از احکام آن صرفاً بر اساس نظر شخصی و هوای نفس او بود. این کتاب در میان فرزندان او به عنوان شریعتی پیروی‌شده درآمد، که آن را بر حکم کتاب خدا و سنت رسول خدا مقدم می‌داشتند. پس هر کس چنین کند، کافر است و باید با او جنگید تا به حکم خدا و رسولش بازگردد، و در هیچ امر کوچک یا بزرگی جز به آن حکم نکند.[3]

---

[1] / قاعدة جليلة في التوسل والوسيلة

[2] / مجموعه قوانینی بود که جنکیز خان وضع کرد و در آن احکامی از ادیان مختلف (یهودیت، مسیحیت، اسلام) و رسوم جاهلی را گرد آورد و به عنوان قانون رسمی حکومت مغولان اجرا کرد.

[3] / انظر تفسير الحافظ بن كثير ج 2 ص67

و او (ابن کثیر) می‌گوید. [پس هر کس شریعت محکم و نازل‌شده بر محمد بن عبدالله، خاتم پیامبران را ترک کند و به غیر آن از شرایع منسوخ رجوع کند، کافر شده است. پس چگونه است حال کسی که به "الیاسق" تحاکم کند و آن را بر شریعت ترجیح دهد؟ هر کس چنین کند، به اجماع مسلمانان کافر است][1]

اینجا روشن می‌شود که توسل به شریعت تحریف شده، کفر است، درست مانند توسل به قوانین منسوخ، هرچند زمانی حکم خدا بوده و سپس نسخ شده باشد. شیخ الإسلام بن تیمیة میگوید: [دینِ پیامبران، یکی است و آن دین اسلام است؛ همگی آنان مسلمان و مؤمن بودند، چنان‌که خداوند در آیات گوناگونی از قرآن این حقیقت را بیان کرده است. با این حال، برخی از شریعت‌ها در احکام خود متفاوت‌اند؛ زیرا ممکن است خداوند در زمانی، چیزی را به‌سبب حکمتی تشریع کند، و در زمان دیگر، به‌سبب حکمتی دیگر، حکم متفاوتی را مقرر سازد. برای نمونه، در آغاز اسلام، خداوند دستور داد که مسلمانان به سوی بیت‌المقدس نماز بگزارند، سپس آن حکم را نسخ کرد و فرمان داد که به سوی کعبه نماز گزارند. پس، اگرچه شریعت‌ها متنوع‌اند، دین یکی است؛ و در آن زمان، رو کردن به سوی شام (بیت‌المقدس) از دین اسلام بود، اما پس از نسخ آن، دین اسلام همان حکمی شد که جانشین آن گشت، یعنی نماز به سوی کعبه

هر که به شریعت منسوخ بدون ناسخ عمل کند، پیرو دین اسلام نیست و پیرو هیچ یک از پیامبران نیز نیست. و هر که شریعت پیامبران را تغییر یا تحریف کند و شریعتی جدید بیاورد، شریعت او باطل است و پیروی از آن جایز نیست، چنانکه خدای تعالی فرموده است:﴿أم لهم شركاء شرعوا لهم من الدين ما لم يأذن به الله ﴾ الشوري (21) ترجمه: آیا [مشرکان] معبودانی دارند که بدون اجازهٔ الله، [قوانین] دینی برایشان مقرر کرده‌اند؟

و به همین دلیل، یهودیان و مسیحیان کافر شدند، زیرا به شریعتی تغییر یافته و منسوخ پایبند ماندند. و خداوند بر همه‌ی انسان‌ها واجب کرده است که به همه‌ی کتاب‌ها و پیامبران ایمان بیاورند، و به محمد، خاتم پیامبران، ایمان داشته باشند. پس بر همه‌ی انسان‌ها واجب است که از او پیروی کنند و از آنچه او از دین آورده پیروی نمایند؛ یعنی آنچه از کتاب و سنت آمده است.آنچه در کتاب و سنت آمده، همان شریعتی است که پیروی از آن بر همه‌ی انسان‌ها واجب است، و هیچ‌کس حق ندارد از آن خارج شود. این همان شریعتی است که مجاهدان برای آن می‌جنگند: یعنی کتاب و سنت.][2] این متن برای ما روشن می‌سازد احکام پیشین در مورد شریعت منسوخ یا تحریف شده را آیا ادعای تدریج در اینجا جایی دارد یا تحریف دین خداست؟

[1] / يراجع البداية والنهاية للحافظ بن كثير 11/13

[2] / مجموع الفتاوي ج35ص364

پنجم: ناتوانی و دشمنی و مخالفت جهانی با اسلام:[1]

سبحان الله! چگونه توانایی برای ترک اجرای شریعت خدا وجود دارد، اما توانایی برای اجرای شریعت خدا وجود ندارد؟ آیا این به خاطر ترس از دشمنی جهانی است؟

بخاری از عایشه روایت کرده است که ورقه بن نوفل به رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: - (ما جاء أحد بمثل ما جئت به إلا عودي) هیچ‌کس چیزی مانند آنچه من آورده‌ام نیاورد، مگر آنکه با دشمنی روبه‌رو شدو در روایت ابن حبان از ابوهریره آمده است: مردی نزد پیامبر – صلي الله عليه وسلم – آمد و گفت: إني أحبك , فقال له الرسول – صلي الله عليه وسلم:-إن البلايا أسرع إلي من يحبني من السيل إلي منتهاه. " من تو را دوست دارم" پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم به او فرمود: همانا بلاها برای کسی که مرا دوست دارد، سریع‌تر از جریان سیل به انتهای آن می‌رسد. و مشرکان هرگز از یک مسلمان راضی نخواهند شد، چه بگوید و چه انجام دهد، تا زمانی که همانند آنان در شرک و کفر شود. الله متعال میفرماید: ﴿ وَلَنْ تَرْضَى عَنْكَ اليهود وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ قُلْ إِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَ الَّذِي جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴾ (120)"(البقرة) ترجمه: یهود و نصاری هرگز از تو راضی نخواهند شد، مگر اینکه از آیین آنان پیروی کنی. بگو: «بی‌تردید، هدایت [راستین] ، هدایتِ الله است»؛ و [یقین بدان] اگر پس از دانشی که به تو رسیده است از هوس‌های آنان پیروی کنی، در برابرِ الله هیچ دوست و یاوری نخواهی داشت. و قول الله متعال﴿ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا ﴾ البقرة (217) ترجمه: و [ای مؤمنان، مشرکان] پیوسته با شما می‌جنگند تا اگر بتوانند، شما را از دینتان برگردانند؛

و همانا پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم سه سال در شعب ابی‌طالب در محاصره بود، تا جایی که او و یارانش برگ درختان و گیاهان زمین را خوردند. آیا این محاصره باعث شد که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم از چیزی که خداوند به او وحی کرده بود، دست بکشد؟ و همچنین او و یارانش در مدینه در جنگ احزاب در محاصره قرار گرفتند، آیا این محاصره او را واداشت که در برابر کفار از بخشی از دین خود عقب‌نشینی کند؟ نه، به خدا قسم! بلکه این آزمایش‌ها، یقین و پایداری او و یارانش را بر آنچه بودند، بیشتر کرد. چنان‌که الله متعال فرموده است: ﴿ وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا ﴾ (22) الأحزاب ترجمه: و چون مؤمنان [لشکر] احزاب را دیدند، گفتند: «این [امتحان الهی و پیروزی نهایی‌اش] همان چیزی است که الله و پیامبرش به ما وعده داده‌اند و [حقا که] الله و پیامبرش راست گفتند» و [مشاهدهٔ انبوه دشمن] جز بر ایمان و تسلیمشان [در مقابل پروردگار] نیفزود.

در همان زمان... موضع منافقان اینگونه بوی که الله متعال درباره‌شان فرموده است: ﴿ وَإِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا ﴾12الأحزاب ترجمه: و [نیز به یاد آورید] هنگامی که منافقان و کسانی که در دل‌هایشان بیماری [شک و دورویی] بود می‌گفتند: «آنچه الله و پیامبرش [درباره پیروزی بر کافران] وعده داده‌اند، جز فریبی بیش نیست». ﴿ وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ فَارْجِعُوا وَيَسْتَأْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ يَقُولُونَ إِنَّ

4 / يقول العلامة سيد قطب ـ رحمه الله ـ في الظلال 1543/3: فالاستعداد بما في الطوق فريضة تصاحب فريضة الجهاد، والنص يأمر بإعداد القوة على اختلاف صنوفها وألوانها وأسبابها. وقال: فهي حدود الطاقة إلى أقصاها .. بحيث لا تقعد العصبة المسلمة عن سبب من أسباب القوة يدخل في طاقتها ا– هـ.

بُيُوتَنَا عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ إِنْ يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا ۝ وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ لَآتَوْهَا وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا ۝ وَلَقَدْ كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا ﴾ (الأحزاب12-15) ترجمه: و [نیز] هنگامی که گروهی از آنان گفتند: «ای اهل یثرب، اینجا جای ماندن شما نیست؛ پس [به خانه‌هایتان] بازگردید»؛ و برخی از آنان از پیامبر اجازهٔ [بازگشت] می‌خواستند و می‌گفتند: «خانه‌های ما بی‌حفاظ است»؛ در حالی که بی‌حفاظ نبود. آنان چیزی جز فرار [از جهاد] نمی‌خواستند. اگر [لشکر دشمنان] از اطراف آن [مدینه] بر آنان وارد می‌شدند [و خانه‌هایشان را محاصره می‌کردند] و از آنان خواسته می‌شد به کفر و شرک بازگردند، قطعاً چنین [تعهدی به دشمن] می‌دادند و جز تعدادی اندک [در برابر این درخواست] مقاومت نمی‌کردند. و پیش از این [وقتی همین منافقان در جنگ احد از مقابل کافران گریختند] با الله پیمان بستند که [هرگز به دشمن] پشت نکنند [و از میدان نگریزند]؛ و همواره پیمان الهی بازخواست دارد. ﴿وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِليهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴾ (57القصص) ترجمه: و چه بسیار [مردم] شهرهایی را نابود ساختیم که [از شدّت رفاه] در زندگی خویش، طغیان و سرکشی کرده بودند. این خانه‌های [ویران‌شده] آنان است که پس از آنان . جز اندکی [کسی] در آنها سکونت نکرده است و ما وارث آنان بودیم., منافقان فقط از ترس اینکه اوضاع به ضررشان تمام شود، به راه محمد صلی الله علیه و آله و سلم پایبند ماندند. و خداوند متعال می‌فرماید...: ﴿ فَتَرَي الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَي أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَي اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَي مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ﴾ (52) المائدة ترجمه: پس [ای پیامبر،] کسانی را که در دل‌هایشان بیماری [نفاق] است می‌بینی که در [دوستی با] آنان می‌شتابند [و] می‌گویند: «می‌ترسیم که [اگر پیروز شوند، از جانب آنان] آسیبی به ما برسد». امید است که الله [برای مسلمانان] از جانب خود فتح [و پیروزی] یا امر [دیگری] را پیش آوَرد، آنگاه [این منافقان] از آنچه در دل خود پنهان می‌داشتند پشیمان شوند.

استاد شهید – کمانحسبه – سید قطب، رحمه الله، می‌گوید:{ سپس قرآن، جلوه‌ای دیگر از جلوه‌های نفاق را در رفتار آنان به تصویر می‌کشد؛ زمانی که به‌سبب پاسخ ندادن به دعوتی که به سوی آنچه خدا نازل کرده و به سوی پیامبر است، یا به‌سبب گرایششان به حاکمیت نزد طاغوت، دچار گرفتاری یا فاجعه‌ای می‌شوند.

در آن هنگام، بهانه‌هایی می‌آورند و این بهانه‌ها، همان بهانه‌های نفاق‌اند: ﴿ فكيف إذا أصابتهم مصيبة بما قدمت أيديهم ثم جاءوك يحلفون بالله إن أردنا إلا إحساناً وتوفيقاً﴾ .و این همیشه ادعای کسانی است که از حاکمیت و تطبیق شریعت الله متعال روی‌گردان می‌شوند؛ آن‌ها می‌گویند که می‌خواهند از مشکلات، سختی‌ها و دشواری‌هایی که از تطبیق شریعت پدید می‌آید، دوری کنند! و می‌خواهند میان عناصر مختلف، گرایش‌های گوناگون، و عقاید متفاوت سازش و توافق ایجاد کنند. این، همان بهانه‌ی کسانی است که ادعای ایمان دارند—در حالی که مؤمن نیستند— و همان بهانه‌ی منافقان دورو و منحرف است؛ و این بهانه، همیشه و در همه زمان‌ها تکرار می‌شود![1]

[1] / نقلا عن إعزاز راية الإسلام رسالة في تأكيد تلازم الحاكمية والتوحيد تأليف الشيخ المجاهد أيمن الظواهري ص 8

هدف از تمکین:

الله متعال میفرماید: ﴿ الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأرض أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ﴾ (41)الحج ترجمه: [همان] کسانی که هر گاه در زمین به آنان قدرت [و حکومت] ببخشیم، نماز برپا می‌دارند و زکات می‌پردازند و [مردم را] به نیکی فرمان می‌دهند و از کارهای ناپسند بازمی‌دارند؛ و سرانجامِ کارها از آنِ الله است.

1- ممکن است نبودِ قدرت و در حالتِ ضعف بودن، بهانه‌ای برای ترک اجرای شریعت بر عموم مسلمانان باشد؛ اما آیا این می‌تواند توجیهی باشد برای اجرای قوانین بشری (قانون وضعی)، دفاع از آن، استناد به آن، و تأسیس دانشگاه‌هایی که آن را آموزش می‌دهند، و تعیین قضاتی که بر اساس آن حکم می‌دهند؟

2- ادعای اینکه حماس از تمکین برخوردار نیست، ادعایی است بی‌اساس و کاملاً نادرست. در غیر این صورت، معنای وجود حکومت مستقل در غزه چیست؟ وزارتخانه‌ها، نهادهای امنیتی، پرداخت حقوق و پاداش‌ها، و دادگاه‌هایی که بر اساس قوانین وضعی حکم می‌دهند— جز در امور مربوط به احوال شخصی—همه نشان‌دهنده‌ی وجود تمکین و قدرت اجرایی هستند.

و اما استناد به محاصره، این امر نه تمکین را نفی می‌کند و نه با آن در تضاد است. پیامبر - صلی‌الله‌علیه‌وسلم - در مدینه در محاصره بود، با این حال هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید که اجرای شریعت برای او ممکن نبود. طالبان نیز در محاصره بودند و هیچ‌کس نگفت که برایشان ممکن نبود، بلکه شریعت را اجرا کردند و بت بودا را - آن بتی که میلیون‌ها نفر آن را به جای خدا می‌پرستیدند - در حالی که در محاصرهٔ آمریکا بودند، ویران کردند. در مورد حکومت‌های عربی نیز، آن‌ها تحت فشارهای گسترده‌ی جهان غرب در تمامی زمینه‌ها قرار دارند، چنان‌که دستبند، مچ دست را احاطه می‌کند؛ و در واقع، هیچ اختیاری از خود ندارند. آیا با این حال می‌توان گفت که اجرای شریعت برای شان ممکن نیست؟ و آیا این وضعیت، بهانه‌ای پذیرفتنی برای ترک اجرای شریعت الهی است؟

و حماس همان گروهی است که پس از عقب‌نشینی یهودیان از غزه، در برابر ما ظاهر شد و گفت: «ما با دستان خود پیروزی را ساختیم، مقاومت پیروز شد و دشمن عقب‌نشینی کرد». آیا کسی که اشغالگر را شکست می‌دهد و او را از غزهٔ عزت بیرون می‌راند، ناتوان است؟!!! سپس حماس وارد روند انتخاباتی شد، پیروز گردید و دولتی تشکیل داد؛ آیا کسی که دولت تشکیل می‌دهد، ناتوان است؟!!! سپس حماس نبردی سخت با سکولارها در پیش گرفت و پیروز شد و حکومت در غزه را به‌طور کامل در دست گرفت؛ آیا کسی که چنین می‌کند، ناتوان است؟!!!

سپس مرتدانِ علمانیت و پس از آن یهود بارها و بارها تلاش کردند تا حماس را نابود کنند، شوکتش را بشکنند و جوانانش را از بین ببرند؛ اما موفق نشدند و نتوانستند به این هدف دست یابند. آیا کسی که نقشه‌های کودتایی را خنثی می‌کند و حملات یهودیان را بارها و بار دیگر از غزه دفع می‌کند را می‌توان «ناتوان» خواند؟!!!

اگر حماس «ناتوان» است، پس همهٔ کشورهای عربی هم «ناتوان» هستند؛ زیرا حماس در دوران حکومتش از نظر نظامی موفق شد یهودیان را از غزه عقب براند، در حالی که کشورهای عربی همه با هم در سال ۱۹۴۸م در این کار ناکام ماندند. افزون بر این، دولت حماس مردم را به رعایت قوانین وزارتخانه‌ها و شهرداری‌ها ملزم کرد و با کسانی که مخالفت می‌کردند با دستِ آهنین برخورد نمود؛ آیا دربارهٔ کسی که این همه توانایی و امکانات را در اختیار دارد می‌توان گفت او «ناتوان» است؟!!!

3- از جمله چیزهایی که حماس را در تنگنا قرار می‌دهد، این است که در جهان اسلام جنبش‌های جهادی دیگری نیز پدید آمده‌اند و خداوند آنان را یاری کرده و به آنان قدرتی بخشیده است که همانند قدرت حماس، یا حتی اندکی بیش‌تر از آن است. با این حال، آنان شریعت را اجرا کردند و از آن عقب‌نشینی نکردند. جنبش «الشباب المجاهدین» و «طالبان» که یکی از سخت‌ترین نبردهای روی زمین را پیش می‌برند، از شما چندان دور نیستند؛ آنان در همان زمانی که با دشمن کافر متجاوز می‌جنگند، شریعت را نیز اجرا می‌کنند. و فراموش نمی‌کنم «دولت اسلامی عراق» را که شریعت را در میان مردم اجرا کرد، در حالی که از نظر قدرت و توانایی به مرتبه‌ای که حماس رسیده نرسیده بود. هرگز اجرای شریعت در هیچ روزی سبب شکست یا زیان یا هزیمت نبوده است؛ بلکه این عقب‌نشینی از اجرای شریعت است که به شکست می‌انجامد. خداوند متعال فرمود:﴿ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأرض كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴾55(النور)
ترجمه: الله به افرادی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده داده است که قطعاً آنان را در زمین جانشین [مشرکان] می‌سازد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند [نیز] جانشین [کافران و ستمگران] نمود؛ و [فرموده است] دینشان را که برای آنان پسندیده است، حتما برایشان استوار [و پیروزمند] می‌سازد و یقینا ترسشان را به آرامش و امنیت تبدیل می‌کند؛ [چراکه] تنها مرا عبادت می‌کنند و چیزی را با من شریک نمی‌سازند؛ و هر کس از این پس کفر بورزد، اینانند که نافرمانند.

بخاری از ابن مسعود روایت کرده که پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: "أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الإسلام وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ" به من فرمان داده شده است که با مردم بجنگم تا زمانی که گواهی دهند که هیچ معبودی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی خداست، و نماز را برپا دارند و زکات بدهند؛ پس اگر این کارها را انجام دهند، جان‌ها و اموالشان از سوی من محفوظ خواهد بود، مگر به حق اسلام، و حسابشان با خداوند است و به روایت احمد، پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: "بعثت بين يدي الساعة بالسيف حتي يعبد الله وحده لا شريك له وجعل رزقي تحت ظل رمحي وجعل الذلة والصغار علي من خالف أمري ومن تشبه بقوم فهو منهم"» من پیش از برپایی قیامت، با شمشیر برانگیخته شدم تا آن‌گاه که تنها خداوند یگانه، بی‌هیچ شریکی، پرستیده شود. و روزیِ من در سایهٔ نیزه‌ام قرار داده شد، و ذلت و خواری بر هر کس که با فرمان من مخالفت کند قرار داده شد. و هر کس خود را به قومی همانند سازد، از آنان به شمار می‌آید. قال الله تعالى:﴿ قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِاليوْمِ الْآخر وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ ﴾ (29)التوبة ترجمه: با کسانی [از اهل کتاب] که به الله و روز قیامت ایمان نمی‌آورند و آنچه را الله و پیامبرش حرام کرده‌اند حرام نمی‌شمارند و دین حق را نمی‌پذیرند بجنگید تا آنگاه که با شکست و خواری به دست خویش جزیه دهند.

- عثمان بن عفان گفته است: " به‌راستی خداوند به‌وسیلهٔ سلطان (قدرت و حکومت) چیزهایی را بازمی‌دارد که قرآن از بازداشتن آن ناتوان است."

حال بیاییم دربارهٔ موضوع دیگری که از آن سخن می‌گویند تا اجرای شریعت را به تعویق اندازند، سخن بگوییم، و آن مسائلی است مربوط به سیاست شرعی؛ مجموعه‌ای از احکامی که هم‌زمان با اجرای شریعت عمل می‌کند و در احکام

خود اوضاع و شرایط واقعی را در نظر می‌گیرد، به‌سبب فسادی که ممکن است در اثر اجرای حکمی از احکام در موقعیتی یا شرایطی یا مکانی خاص پدید آید؛ به‌گونه‌ای که در آن زمان، حکمِ صادرشده با حکمِ اصلی متفاوت می‌شود. و چون از اجرای حکم شرعی ممکن است مفاسدی به وجود آید که مصلحت مورد انتظار از اجرای آن حکم را از بین ببرد، از آن حکم صرف‌نظر می‌شود و به حکمی دیگر روی آورده می‌شود که آن مفسده را برطرف کرده و مصلحت را تحقق می‌بخشد. پس در حقیقت، این انتقال از حکم خدا به حکم خدا است؛ همان‌گونه که سیدنا عمر بن خطاب گفت: " از قَدَرِ خدا به قَدَرِ خدا می‌گریزیم، نه به حکمی غیر از حکم خدا."

ششم: سخن از قواعد و اصول فقهی و شرعی در اسلام که چارچوب این حکم را تعیین می‌نمایند[1]

دو نوع از قواعد شرعی وجود دارد:

نوع اول : قواعد شرعی‌ای که اصول شریعت هستند، و این‌ها همان قواعد اصلی‌اند. این قواعد شرعی باید دارای سه ویژگی باشند که امام شاطبی در کتاب الموافقات آنها را مشخص کرده است:

1- عموم و استمرار: یعنی این قواعد کلی‌اند و هیچ مکلفی از شمول آنها خارج نمی‌شود.

2- ثبات بدون زوال: یعنی آنچه را که واجب دانسته، تا روز قیامت واجب است؛ و آنچه را که مستحب دانسته، تا روز قیامت مستحب است؛ و آنچه را که حرام دانسته، تا روز قیامت حرام است.

3- حاکم بودن نه محکوم بود: یعنی بر اساس آنها عمل مترتب می‌شود، و این همان مقصود از ادلّهٔ شرعی است.

و اگر هر یک از این ویژگی‌ها از آنها سلب شود، دیگر نه قاعده خواهند بود و نه دلیلی شرعی. و این ویژگی‌ها در درجهٔ نخست به این معناست که این قواعد حقیقتی ثابت و تغییرناپذیرند؛ پس احکامی هستند پایدار، عمومی و همیشگی.

نوع دوم: قواعد تابع مجموعه‌ای از قواعد شرعی هستند که یا به‌صورت صریح در نصوص شرعی آمده‌اند یا از آن نصوص استنباط و استخراج شده‌اند، و با واقعیت بیرونی ارتباط دارند. این قواعد مانند سدّ ذرایع)بستن راه‌های منتهی به حرام (اعتبار مآلات) در نظر گرفتن پیامدها (سیاست شرعی، دفع مفسده‌ی بزرگ‌تر با تحمل مفسده‌ی کوچک‌تر، استحسان و مانند این‌ها از قواعد شرعی‌ای هستند که با واقعیت سروکار دارند.

این احکام، در ذات خود ثابت و شرعی‌اند، اما به‌سبب دگرگونی واقعیت‌ها، از زمانی به زمان دیگر، از شخصی به شخص دیگر، و از موقعیتی به موقعیت دیگر، متغیر می‌شوند. این قواعد زمانی به کار می‌روند که واقعیتی که حکم بر آن جاری می‌شود، دگرگون گردد؛ بر اثر پدید آمدن برخی عواض و موانع، حکم نیز دگرگون می‌شود، و هنگامی که آن مانع یا عارض از میان برود، حکم به حالت نخستین خود بازمی‌گردد. بنابراین، پایبندی به حکمی در شرایطی که واقعیت دگرگون شده است، اشتباه و گمراهی است، زیرا چنین کاری مفسده‌ای بزرگ‌تر از مصلحتی که حکم اصلی برای تحقق آن وضع شده بود، در پی دارد. از این‌رو، ناگزیر باید به حکم دیگری که متناسب با واقع جدید است، انتقال یافت.

همچنین، هنگامی که میان احکام شرعی تعارضی پدید آید، حکمی که بر اصول کلی و ضروری شریعت استوار است، بر احکامی که به مرتبه‌ای پایین‌تر از ضرورت مربوط‌اند، مقدم می‌شود؛ مانند نهی از دشنام دادن به خدایان مشرکان تا مبادا آنان نیز در پاسخ، خدا را دشنام دهند، با اینکه در اصل دشنام دادن به بت‌هایشان جایز بوده است. در اینجا حکم شرعی ترک دشنام است، زیرا در غیر این صورت، مفسده‌ای بزرگ‌تر رخ می‌دهد؛ یعنی دشنام دادن به خداوند متعال، و این مفسده بر مصلحت دشنام دادن به بت‌هایشان برتری دارد. همچنین نهی از قطع دست در زمان جنگ

[1] / وفي هـذا يقول ابن القيم نفسه في كتباه " إغاثة اللهفان " الأحكام نوعان: نوع لا يتغير عن حالة واحدة هو عليها، لا بحسب الأزمنة، ولا الأمكنة، ولا اجتهاد الأئمة ، كوجوب الواجبات ، وتحريم المحرمات ، والحدود المقررة بالشرع على الجرائم ، ونحو ذلك فهـذا لا يتطرق إليه تغيير واجتهاد يخالف ما وضع عليه.والنوع الثاني: ما يتغير بحسب اقتضاء المصلحة له، زماناً، ومكاناً، وحالاً، كمقادير التعزيزات وأجناسها وصفاتها، فإن الشرع ينوع فيها بحسب المصلحة ، وبعد أن ذكر ابن القيم من جملة الأمثلة والوقائع الدالة على ذلك ، قال: " وهذا باب واسع، اشتبه فيه على كثير من الناس الأحكام الثابتة اللازمة التي لا تتغير ، بالتعزيزات التابعة للمصالح وجودا وعدما) إهـ

(یعنی عدم اجرای حدود در هنگام غزو) از همین قبیل است؛ پس حکم خدا در جنگ، عدم اجرای حدود است، و حکم خدا در غیر زمان جنگ، برپایی حدود است. بنابراین هر دو حکم خداوند هستند.

و هنگامی که مانع (یعنی جنگ) از میان برود، آنچه ممنوع شده بود، به حکم اصلی خود، یعنی وجوب اجرای حدود بازمی‌گردد. این انتقال از یک حکم به حکم دیگر، به هیچ‌وجه به معنای تعطیل کردن حکم خدا، یا تغییر در حقیقت حکم شرعی، یا نوعی تدریج در اجرای احکام نیست؛ بلکه انتقال از یک حکم شرعی به حکم شرعی دیگر است، به‌سبب تفاوت واقعیت و تفاوت مناط (موضوع حکم)، و به‌جهت مفاسدی که ممکن است از اجرای حکم اول پدید آید و بر مصلحت آن بچربد. این‌ها احکام شرعی‌اند که بر حسب تغییر واقع، بر آن حکومت می‌کنند، و هدف از آن‌ها تحقق مصالح دنیوی و اخروی و دفع مفاسد دنیوی و اخروی است، مشروط بر اینکه مصالح دنیوی بر مصالح اخروی مقدم نشوند. زیرا آنچه به‌طور مطلق معتبر است، مصالح اخروی است، و همهٔ این احکام، حکم خدا به‌شمار می‌روند. و این هرگز به معنای تعطیل احکام، یا حکم‌کردن به غیر شریعت خدا، یا اجرای تدریجی احکام نیست.

همچنین، عدم اجرای حد سرقت در زمان قحطی و گرسنگی از همین قبیل است؛ زیرا واقعیت اجرای حد در چنین شرایطی وجود ندارد، پس چون واقع دگرگون شده است، حکم شرعی آن عدم بریدن دست است؛ و هر دو (چه اجرای حد در حالت عادی، چه عدم اجرای آن در حالت قحطی) حکم خداوند هستند.

و همچنین، سهم المؤلفة قلوبهم زمانی که عمر رضی الله عنه آن را اجرا نکرد، تعطیل حکم از احکام خداوند نبود، زیرا او خلیفه راشد است که خداوند سنت او را به‌عنوان سنت شرعی قرار داده است، چنان‌که در حدیث آمده است: «اقتدوا باللذين من بعدي أبو بكر وعمر» اما واقعیتی که سهم المؤلفة قلوبهم بر آن نازل می‌شد، یعنی حال ضعف مسلمانان، تغییر کرد؛ بنابراین حکم آن، عدم اجرا برای کسانی بود که این سهم به آن‌ها داده می‌شد، به‌سبب تغییر واقعیت به قدرت مسلمانان. این نه تعطل احکام است و نه چیز دیگر. هیچ‌کس نمی‌تواند حتی یک حکم شرعی را از خود تغییر دهد، حتی پیامبر صلی الله علیه وسلم مگر به وحی از جانب خدا؛ چه برسد به دیگران.

بنابراین، عدم اجرای حد قطع، تعطیل حکم خداوند نیست، بلکه خود حکم خداست، زیرا احکام خداوند دارای اسباب، شرایط و موانع‌اند .اگر علت تحقق یافت، ولی شرطی موجود نبود یا مانعی وجود داشت، حکم ثابت نمی‌شود. مثال: کسی که پدر خود را کشته، حتی با وجود سبب ارث (نسبت فرزندی) و شرط آن (مرگ مورث)، به‌سبب وجود مانع (قتل)، ارث نمی‌برد. در اینجا حکم خدا این است که او ارث نمی‌برد و نمی‌توان گفت حکم خدا تعطیل شده است. به همین ترتیب، عدم اجرای حد در سال قحطی نیز به معنای تعطیل حکم خدا نیست، بلکه حکم خدا: عدم قطع است، زیرا شرط اجرای حد موجود نبوده یا مانعی بوده است.

و چگونه ممکن است عمر رضی الله عنه حدی از حدود خدا را بدون دلیل شرعی تعطیل کند؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم می‌فرماید (طبق روایت ابوداود و تأیید شده توسط الألبانی از عایشه رضی الله عنها): «قریش دربارهٔ زنی از مخزومیان که دزدی کرده بود، گفتند چه کسی دربارهٔ او سخن می‌گوید؟ پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: و چه کسی جرات دارد جز اسامه بن زید که محبت رسول خدا را دارد؟ اسامه با او سخن گفت. پیامبر صلی الله علیه وسلم فرمود: ای اسامه، آیا در حدی از حدود خدا شفاعت می‌کنی؟ سپس برخواست و خطبه‌ای خواند: هلاک شدند کسانی که پیش از شما بودند؛ زیرا اگر دزدی از اشراف در میانشان بود، او را رها می‌کردند و اگر دزدی از ضعفا بود، حد را بر او اجرا می‌کردند. به خدا قسم، اگر فاطمه دختر محمد دزدی می‌کرد، دست او قطع می‌شد.»

این قواعد شرعی با واقعیت تعامل دارند و احکام دیگری را جاری می‌کنند که خود نیز حکم خدا هستند.کارکرد آن‌ها در واقع، همان‌طور که بیان شد، تنزیل مصلحت به بهترین وجه برای اصلاح واقعیت است و از آن جهت که قاعده اصلی در واقع، خلاف مقصود خود نباشد. از طریق این قواعد، می‌توان گفت احکام شرعی با توجه به حال شخص، جماعت یا جامعه و تغییر واقعیت از زمان به زمان متفاوت می‌شوند.دانشمندان این را المناط الخاص می‌نامند. نمونهٔ آن در زمان پیامبر صلی الله علیه وسلم وقتی صحابی یا اعرابی می‌پرسید: «اوصنی یا رسول الله»، پاسخ می‌داد: «لا تغضب» و یا مانند نصیحت به ابن عمر دربارهٔ قیام شب. هر کس مطابق صلاح خود نصیحت می‌شد و با تفاوت افراد، روش‌ها و نصیحت‌ها متفاوت بود. مثال دیگر: ازدواج ممکن است مندوب، واجب یا نهی شده باشد بسته به واقعیت و آثار آن؛ و این حقیقت حکم اصلی ازدواج که مباح یا مندوب است را تغییر نمی‌دهد.

همچنین، اجرای مباح وقتی در مسیر آن منکر وجود دارد، باید بررسی شود که آیا آن مباح به اصل کلی خدمت می‌کند یا خیر؛ اگر خدمت کند، بررسی می‌شود که آیا در مرتبه‌ای بالاتر از اصل ناهی است یا خیر، و بر این اساس، تصمیم گرفته می‌شود. این، اجرای قواعد شرعی ضروری، حاجی و تحسینی است.

همچنین، افراد هر قاعده بسته به مرتبه و اهمیت آن متفاوت‌اند؛ در ضروریات، مرتبه دین بالاترین است، سپس نفس، عرض، نسل، عقل .این‌ها حقایق شرعی را تغییر نمی‌دهند، مانند حکم به اسلام عبدالله بن أبی سلول به‌سبب مانع، در حالی که حقیقتاً کافر و رأس منافقان در پایین‌ترین درجه جهنم بود؛ این حکم، حکم اصلی کفر او را تغییر نمی‌دهد.

مسأله، اجرای قواعد شرعی در کنار یکدیگر با توجه به واقعیت و تغییرات آن است؛ یکی تقدم و دیگری تأخر می‌یابد، بدون اینکه حقایق شرعی تغییر کند، احکام تعطیل شود، یا از شریعت خدا خروج شود یا تدریجی اعمال گردد؛ چنین چیزی تلبیس و نه دین خداست.

شیخ ابو محمد المقدسی می‌گوید: «عمل عمر رضی الله عنه در سال الرمادة، اجتهاد محض و صحیح است که إن شاء الله دو اجر دارد. این قطعاً و بلا شک، از حکم به آنچه خداوند نازل کرده است است و خارج از آن نیست، زیرا اجرای مقاصد شریعت است که پیامبر صلی الله علیه وسلم برای آن مبعوث شده و کتاب نازل شده و حدود شریعت برای تحقق آن‌ها قرار داده شده است؛ یعنی حفظ مصالح اساسی شرعی مردم و دفع بزرگ‌ترین مفاسد از آن‌ها. این مصالح شرعی با استقراء نصوص شرعی تعیین شده‌اند و تابع هوای نفس یا استحسانات نیستند.»

این مصالح به سه دسته تقسیم می‌شوند :ضروری، حاجی، و تحسینی تکمیلی.

ضروریات شش چیزند: الدین، النفس، العقل، النسب، العرض، المال؛ و بالاترین و اعظم آن الدین (توحید) است. اگر این ضروریات یا یکی از آن‌ها با مصالح حاجی یا تکمیلی تعارض داشت، ضروری تقدم دارد. اگر دو مصلحت ضروری تعارض داشتند، تقدم با مهم‌تر و اعظم آن‌ها است، از باب تحصیل اعظم مصالح متعارض، با از دست دادن ادنا یا دفع اعظم مفاسد با احتمال ادنا.

این باب، از بزرگ‌ترین ابواب فقه و مقاصد شریعت خدا و قواعد آن است، و هر کس به فهم و معرفت آن توفیق یابد، بسیاری از اسرار شریعت و احکام آن را شناخته است. فهم و اجرای این باب در واقعیت، بدون شک از اصول شریعت و حکم به آنچه خدا نازل کرده است است.

اجتهاد عمر رضی الله عنه در سال الرمادة نیز از همین باب بود؛ او مصلحت نفوس را بر مصلحت مال تقدم داد وقتی که تعارض داشتند، زیرا مردم در گرسنگی شدید بودند و ضرورات حلال را مباح می‌کند؛ بنابراین خوردن مال مسروقه

مانند خوردن مردار در آن شرایط جایز و حتی واجب بود، طبق قول برخی از علما، اگر هلاکت تحقق یابد؛ ترک آن در چنین شرایطی، گناهی بزرگ و باعث کشتن نفس است، همان‌طور که ابن حزم استدلال کرده و به آیه‌ای از قرآن تمسک جسته است: ﴿ولا تقتلوا أنفسكم ﴾ (النساء 29) وی بیان کرد: " و این یک عموم است برای هر چیزی که لفظ آن اقتضا کرده باشد"

پس او (رضی‌الله عنه) تا حد توان خود، بزرگ‌ترین مفاسد را با احتمال کمترین آنها دفع کرد و بزرگ‌ترین مصالح (جان‌ها و نفوس مردم) را با گذشتن از کمترین آنها (اموالشان) حفظ نمود، زیرا در آن شرایط خاص با هم تعارض داشتند. این از فهم دینی او (رضی‌الله عنه) در دین خداست و همانا اجرای مقاصد شریعت و حفظ مصالح و ضروریات آن است که تمامی حدود شریعت اصلاً برای حفظ و تحصیل آنها و دفع مفاسد وضع شده‌اند.

و به همین دلیل ابن القیم درباره آن گفته است: «و این مقتضای قواعد شریعت است«. پس این حکم، حکم به آنچه خداوند نازل کرده است است، و نه آن‌طور که دشمنان خدا تحریف می کنند. این کاملاً روشن و آشکار است و فاصله بسیار زیادی بین آن و حکم به غیر آنچه خداوند نازل کرده، حتی به کمترین نوع شر آن وجود دارد؛ چه برسد به بزرگ‌ترین آن! خداوند گواه است که هیچ‌گاه با هم مساوی نمی‌شوند و هیچ‌گاه به هم نمی‌رسند تا آن‌که پرهای کلاغ سفید شود. و نباید الفاروق را به غیر این نسبت داد و یا او را به حکم به غیر آنچه خداوند نازل کرده متهم ساخت، مگر اینکه کسی کافر زندیق باشد یا رافضی خبیثی که عدالت و دین الفاروق او را خشمگین کرده است.»أهـ

در همین معنا، بیشتر فقها چنین گفته‌اند. امام ابن قدامه مقدسی نقل می کند: امام احمد گفته است: « در زمان قحطی و گرسنگی، حدّ قطع (دست بریدن) اجرا نمی‌شود.» یعنی اگر کسی به خاطر نیاز شدید چیزی برای خوردن بدزدد، دستش قطع نمی شود؛ زیرا او مانند کسی است که در حالت اضطرار قرار دارد. جوزجانی از عمر (رضی‌الله عنه) نقل کرده که گفته است: «در سال قحطی، حدّ قطع اجرا نمی‌شود.» و گفته است: «از احمد در این‌باره پرسیدم، گفتم: آیا تو نیز چنین می گویی؟» گفت: «آری، به جانم قسم! اگر نیاز و گرسنگی او را وادار به دزدی کرده باشد و مردم در سختی و قحطی باشند، دستش را قطع نمی کنم.»

از امام اوزاعی نیز همین نظر نقل شده است. این حکم مربوط به کسی است که یا غذایی برای خریدن پیدا نمی کند، یا پولی برای خرید غذا ندارد. در این حالت، او در گرفتن چیزی برای خوردن یا چیزی برای خرید غذا، دارای شبهه‌ای است که باعث می‌شود حدّ شرعی بر او جاری نشود[1]

شیخ‌الاسلام (رحمه‌الله) می‌فرماید: تعارض (برخورد و تزاحم) یا بین دو کار نیک است که جمع بین آن‌ها ممکن نیست؛ در این صورت، کار نیک‌تر را مقدم می‌داریم و از کار کمتر نیک صرف‌نظر می کنیم. یا بین دو کار بد است که گریزی از یکی از آن‌ها نیست؛ در این حالت، بدتر را دفع می کنیم حتی اگر مجبور شویم بدی کمتر را تحمل کنیم. و یا بین یک کار نیک و یک کار بد است که جدایی بین آن‌ها ممکن نیست؛ یعنی انجام کار نیک مستلزم وقوع کار بد است، و ترک کار بد نیز مستلزم ترک کار نیک است. در این حالت، آنچه منفعت کار نیک و ضرر کار بد در آن بیشتر و

[1] / الشرح الكبير لابن قدامة ج10ص285

مهم‌تر است، ترجیح داده می‌شود. مثال حالت اول مانند ترجیح واجب بر مستحب، یا ترجیح فرض عینی بر فرض کفایی است.

و نوع سوم (از تعارض‌ها) مانند این است که زن مهاجر، سفر هجرت را بدون محرم انجام دهد، که این کار را بر ماندن او در سرزمین کفر ترجیح می‌دهند... و نیز مانند ترجیح دادن کشته شدن بر ارتکاب کفر، چنان‌که خداوند متعال فرموده است:﴿ والفتنه أکبر من القتل ﴾ و جان‌هایی که فتنه‌انگیز و مانع ایمان هستند، کشته می‌شوند؛ زیرا زیان کفر از زیان قتل نفس بزرگ‌تر است. همچنین اجرای حدّ قطع دست برای دزد، سنگسار برای زناکار، و شلاق برای شراب‌خوار، با وجود ضرری که در این مجازات‌ها هست، بر ضرر خودِ سرقت، زنا و نوشیدن شراب ترجیح داده می‌شود. و همین‌طور سایر مجازات‌هایی که در شریعت به آن‌ها دستور داده شده، با اینکه در اصل نوعی ضرر و بدی دارند، اما برای دفع ضرر بزرگ‌تری که همان جرم و فساد ناشی از آن‌هاست، واجب شده‌اند. زیرا نمی‌توان آن فساد بزرگ را دفع کرد مگر با این فساد کوچک.

و همچنین در باب جهاد، اگرچه کشتن کسانی که در جنگ شرکت نمی‌کنند، مانند زنان، کودکان و دیگران، حرام است؛ اما هرگاه نیاز به جنگی باشد که به‌طور ناگزیر آنان را نیز دربر گیرد—مانند تیراندازی با منجنیق یا حمله شبانه—این کار جایز است. چنان‌که در سنت آمده است، در محاصره طائف، مسلمانان از منجنیق استفاده کردند و شبانه به اهل آن‌جا حمله کردند، با اینکه در میان آنان کسانی بودند که قصد کشتنشان جایز نبود.

این کار نیز برای دفع فساد فتنه انجام می‌شود، حتی اگر منجر به کشته شدن کسانی شود که قصد کشتنشان جایز نیست. همچنین مسئله «تترّس» که فقها درباره‌اش سخن گفته‌اند، یعنی وقتی دشمن پشت افراد بی‌گناه پناه می‌گیرد و راهی جز حمله نیست، در این حالت نیز جهاد برای دفع فتنه کفر انجام می‌شود، و در آن ضرری پیش می‌آید که از ضرر فتنه کمتر است.

به همین دلیل، فقها اتفاق نظر دارند که هرگاه دفع ضرر از مسلمانان ممکن نباشد مگر با عملی که منجر به کشته شدن کسانی شود که دشمن پشت آن‌ها پناه گرفته (متترّس شده)، انجام آن جایز است. و اگر ضرر آن کشته شدن‌ها مورد ترس نباشد، اما جهاد جز با عملی که منجر به کشته شدن آن‌ها می‌شود ممکن نباشد، در این‌باره دو نظر وجود دارد. کسانی که این کار را جایز می‌دانند، می‌گویند: کشته شدن آن افراد به خاطر مصلحت جهاد است، همان‌گونه که مسلمانان جنگجو اگر کشته شوند، شهید محسوب می‌شوند. همچنین مانند اجرای حدّ شرعی بر کسانی که مرتکب فحشا شده‌اند، یا جنگ با گروه‌های شورشی (بغاة) و موارد مشابه. و از همین باب است :جواز ازدواج با کنیز در صورتی که انسان از افتادن در گناه بترسد. این باب بسیار گسترده‌ای است مثال چهارم، خوردن گوشت مردار در هنگام گرسنگی است....)[1]

و از اینجا، به فضل خداوند، می‌توانیم به‌روشنی سخن پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم را با حضرت عایشه رضی‌الله عنها درک کنیم، آن‌گاه که فرمودند: اگر قوم تو تازه‌مسلمان نبودند، خانه‌ی کعبه را خراب می‌کردم و آن را بر اساس‌های نخستینش بنا می‌نهادم.

[1] / مجموع الفتاوی ج: 20 ص: 51 . 53

و همچنین سخن ابن تیمیه، زمانی که کسی خواست مغول را از نوشیدن شراب باز دارد، گفت:رهایش کن، زیرا اگر از مستی به‌هوش آید، مسلمانان را خواهد کشت. و نیز سخن عمر بن عبدالعزیز، زمانی که پسرش به او گفت:چرا در اجرای حق کندی می کنی؟ به خدا قسم دوست دارم که من و تو را در راه خدا در دیگ‌ها بجوشانند!پس عمر بن عبدالعزیز برایش توضیح داد که: واداشتن مردم به پذیرش حق به‌صورت ناگهانی، باعث می‌شود که از آن گریزان شوند.

تمام این مطالب به هیچ وجه به معنای تغییر دادن حقایق شرعی یا تعطیل کردن احکام الهی نیست، بلکه به معنای به کارگیری قواعد شرعی دیگری است؛ مانند قاعده‌ی عدم تکلیف به چیزی که خارج از توان انسان است، یا دوری از ایجاد سختی و مشقت برای مکلف. همچنین این به معنای آن نیست که عمر بن عبدالعزیز، که خلیفه‌ای راشد بود، شرع خدا را اجرا نمی کرد؛ بلکه راشد بودن او در درجه‌ی نخست به این معناست که در اجرای شریعت، بر همان روش پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم و صحابه عمل می کرد—یعنی بر اساس سنت خالص، که بالاترین معیار رشد و هدایت است. پس او در واقع مجری شرع خدا بود، و به کارگیری این قواعد نیز خود، اجرای شرع خدا و حکم الهی است. و جایز نیست که احکام الهی را در برابر یکدیگر قرار دهیم تا به نتیجه‌ای ناپسند برسیم—یعنی اینکه بگوییم اجرای احکام خدا جایز نیست یا باید تعطیل شود! و همه‌ی این بحث‌ها به معنای تدرّج در تشریع نیست، و نه به معنای حاکمیت دادن به قانونی غیر از قانون خدا؛ بلکه به معنای به کارگیری قواعد شرعی است، در دو نوع:

1. قواعد کلی، مجرد و ثابت که به حقایق شرعی مربوط‌اند
2. قواعد تابعی که به واقعیت‌های موجود مربوط‌اند و بر اساس آن‌ها احکام دیگری تعیین می‌شود، مطابق با همان قواعد شرعی

و هر دو نوع، از شرع خدا هستند، و هر دو بر واقعیت حاکم‌اند و آن را تنظیم می کنند

شیخ الاسلام می گوید: (و به طور کلی، هرچه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای امت خود به عنوان «شریعت لازم» وضع کرده است، تغییر آن ممکن نیست، زیرا پس از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نسخ آن ممکن نیست. همچنین هیچ یک از علما و دانشمندان مسلمان، به‌ویژه صحابه و خلفای راشدین، نمی‌توانسته‌اند چنین قصدی داشته باشند. این گمان تنها در میان نادانان و گمراهان وجود دارد، مانند رافضی‌ها و خوارج که برخی خلفا را کافر یا فاسق می‌دانند. حتی اگر فرض شود کسی چنین کاری کرده باشد، مسلمانان هرگز آن را تأیید نمی کنند، زیرا این تأیید، اعتراف به بزرگ‌ترین منکرات است، و امت مسلمان معصوم است که بر چنین کاری اتفاق نظر داشته باشد.

و از گروهی نقل شده است، مانند عیسی بن أبان و دیگران از اهل کلام و رأی، از معتزله و اصحاب ابوحنیفه و مالک، که گفته‌اند اجماع می‌تواند نصوص کتاب و سنت را نسخ کند .اما ما گفته‌های آن‌ها را چنین تأویل کرده‌ایم که منظورشان این است که اجماع دلالت بر نص ناسخ دارد. با این حال، برخی گفته‌اند که آن‌ها اجماع را خود به‌عنوان نص نسخ‌کننده قرار می‌دهند. اگر منظورشان این بوده است، این سخن به معنای آن است که می‌توان دین مسلمانان را پس از پیامبرشان تغییر داد، همان‌طور که نصاری ادعا می کنند که مسیح اجازه داده است علمایشان هرچه را به مصلحت دیدند حرام یا حلال کنند. ولی این، دین مسلمانان نیست و صحابه هرگز چنین چیزی را برای خود مجاز نمی‌شمردند.

و هر کس گمان کند که صحابه چنین کاری را جایز می‌شمردند، باید از او خواسته شود که توبه کند، همان‌گونه که از دیگر کسانی که چنین گمان‌هایی دارند، خواسته می‌شود توبه کنند. با این حال، حاکم و مفتی می‌توانند اجتهاد کنند؛ اگر درست اجتهاد کند، دو پاداش دارد و اگر اشتباه کند، فقط یک پاداش نصیبش می‌شود.

آنچه پیامبر اکرم صلی‌الله علیه وسلم به عنوان حکم شرعی مشروط به وجود سبب خاصی تشریع کرده‌اند، تنها در صورت تحقق آن سبب، مشروع و قابل اجراست؛ مانند دادن زکات به کسانی که دل‌هایشان به اسلام متمایل شده (المؤلفة قلوبهم)، که این حکم در قرآن و سنت ثابت است. برخی گمان کرده‌اند که این حکم نسخ شده (باطل شده)، به‌خاطر آنچه از عمر بن خطاب (رضی‌الله عنه) نقل شده که گفته: «خداوند ما را از تألیف دل‌ها بی‌نیاز کرده؛ پس هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کفر بورزد. » اما این گمان اشتباه است؛ زیرا عمر در زمان خود، به دلیل بی‌نیازی از تألیف دل‌ها، این بخش از زکات را کنار گذاشت، نه به خاطر نسخ حکم آن. این مانند آن است که اگر در برخی زمان‌ها، ابن‌السبیل (مسافر درمانده) یا غارم (بدهکار ناتوان) وجود نداشته باشد، سهم زکات مربوط به آن‌ها داده نمی‌شود؛ نه اینکه حکم آن‌ها نسخ شده باشد.) إهـ[1]

از آنچه گذشت، به‌روشنی برای ما آشکار می‌شود که...

أول : ابطال ادعاهای مشروع جلوه دادن نظام سکولار و تلاش‌ها برای هم‌تراز دانستن قانون وضعیِ سکولارِ کفرآمیز و جاهلی با شریعت الهی، باطل است؛ چراکه این دو هرگز با یکدیگر برابر و همسنگ نخواهند بود. چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالْبَصِيرُ ۝ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ ۝ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ ﴾ (19: 21) فاطر ترجمه: و [کافر و مؤمن برابر نیستند؛ چنان‌که] نابینا و بینا یکسان نیستند؛ و نه تاریکی‌ها و نور؛ و نه سایه و باد سوزان؛

دوم : ادعای اینکه بیش از ٪۹۰ از احکام قانون وضعی با احکام شریعت اسلامی مخالفتی ندارند، و اینکه شریعت به میزان ٪۹۵ اجرا می‌شود، ادعایی دروغین و باطل است.

خداوند متعال می‌فرماید:(ألم تر إلي الذين يزعمون أنهم آمنوا بما أنزل إليك وما أنزل من قبلك يريدون أن يتحاكموا إلي الطاغوت) (60) نساء ترجمه: آیا ندیدی کسانی را که گمان می‌کنند به آنچه بر تو نازل شده و آنچه پیش از تو نازل شده ایمان آورده‌اند، اما می‌خواهند برای داوری به طاغوت مراجعه کنند؟ در این آیه، حتی صرف اراده و تمایل به حاکمیت طاغوت(یعنی قوانین و نظام‌هایی غیر از شریعت الهی)، نشانه‌ای از دروغ بودن ادعای ایمان آنان دانسته شده است، چه رسد به حاکم ساختن واقعی قوانین وضعی.

سوم: ابطال ادعای اجرای شریعت از طریق مجالس شرک‌آلود، زیرا اسلام، تسلیم خالص در برابر خداوند است؛ پس هر کس همزمان برای خدا و غیر خدا تسلیم شود، مشرک است،و هر کس اصلاً تسلیم نشود، متکبر است، و هر دو حالت، کفر محسوب می‌شوند.

چهارم : ابطال ادعای تدرّج در تشریع زیرا جایز نیست که خداوند را با دینی که نسخ شده (باطل گشته) یا دینی که تغییر، تحریف یافته و جایگزین شده (مانند قوانین وضعی بشری) عبادت کنیم؛چراکه هر دو—دین منسوخ و دین مبدل(تحریف شده)—کفر محسوب می‌شوند.

---

[1] / مجموع الفتاوی ج33ص93 –94

پنجم: ابطال ادعای ناتوانی از اجرای شریعت الهی، در حالی که توان اجرای قوانین غیر الهی وجود دارد. یعنی: این ادعا که نمی‌توان شریعت خدا را اجرا کرد، در حالی که همان جامعه یا حکومت قادر است قوانین بشری و غیر الهی (قوانین وضعی) را به‌طور کامل اجرا کند، ادعایی باطل و مردود است.

ششم : اجرای قانونی غیر از قانون خداوند و برپایی وفاداری بر اساس آن، با عقیده، روش، و هویت اسلام در تضاد و تناقض است. زیرا هویت اسلامی ایجاب می‌کند که مسلمان، در هر مکان و شرایطی، وفاداری کامل و بی‌قید و شرط به اسلام داشته باشد، و همواره در جهت اجرای اسلام در سراسر زمین تلاش کند.

هفتم: ویژگی اسلام که جماعت مسلمان را از دیگران متمایز می‌سازد، تلاش برای اجرای دین خدا، حاکم ساختن آن، و برپایی وفاداری بر اساس آن است؛ یعنی گرد آمدن بر محور اسلام و وفاداری به آن. و بنابراین، نبود این ویژگی، آن جماعت را از صفت اسلام خارج کرده و در صفت جاهلیت قرار می‌دهد. زیرا اسلام، تنها یک ادعای نظری نیست؛ بلکه باید در واقعیت زندگی انسان‌ها تجلی یابد، و اگر واقعیت برخلاف آن باشد، آن ادعا بی‌ارزش خواهد بود.

هشتم: از جمله چیزهایی که ادعای پایبندی به اسلام را نقض می‌کند، وابستگی به مشروعیت بین‌المللی و اعلام عدم اجرای اسلام و تبرّی از وفاداری به اسلام و جایگزینی آن با ملی‌گرایی است. این واقعیت در زمین نمود دارد، از جمله در ورود به ساختار حکومت سکولار و تلاش پیوسته برای تشکیل دولت وحدت ملی، با وجود همه‌ی خون‌هایی که به دست مزدوران عباسِ خائن ریخته می‌شود، اما همچنان بر وحدت ملی و گفت‌وگو اصرار دارند، برای بازگرداندن وحدت ملت فلسطین. پس حرمت خون‌ها کجاست؟ تا در این بازی بیهوده تلف نشود. افزون بر این، جنگ با کسانی که خواهان اجرای اسلام و وفاداری به آن هستند، و کشتن، بازداشت، و تحویل دادن آنان به دولت‌های سکولار برای بستن قراردادها یا نزدیکی به آن‌ها از طریق ریختن خون مسلمان یا اسارت او، همان‌گونه که حماس برای آزادی خبرنگار بریتانیایی انجام داد.

نهم: آنچه برخی از جنبش‌های اسلامی انجام می‌دهند—یعنی مشروع جلوه دادن نظام سکولار به‌عنوان اسلام، و سپس مشروعیت بخشیدن به خودشان به‌عنوان جماعتی مسلمان، در حالی که نه شریعت خدا را اجرا می‌کنند و نه وفاداری به اسلام را محقق می‌سازند—در واقع، گواهی دروغ است که رنگ و صبغه‌ی کفر را به‌عنوان رنگ اسلام معرفی می‌کند.

دهم: ورود آنان به منظومه‌ی جنگ علیه اسلام تحت عنوان «مبارزه با تروریسم»، در واقع نوعی وفاداری به کفار و جنگ با خداوند، پیامبر او، و دین اوست. و این، امر بزرگی و خطرناکی است که باید از آن دست بردارند؛ وگرنه، سرانجام کارشان زیان‌بار و خسران‌آمیز خواهد بود.

وجزاكم الله كل خير

ادعوا لإخوانكم المجاهدين

مجموعة الأنصار البريدية

www.ansar-jihad.net

إخوانكم في

مجموعة الأنصار البريدية

1430هجرية // **2009** ميلادية

جزاكم الله خيراً و بارک الله فیکم

دعای خیر برای همه‌ی مسلمانان، به‌ویژه کسانی که در راه حق و عدالت تلاش می‌کنند، از زیباترین جلوه‌های اخوت اسلامی است.

خداوند همه‌ی مجاهدان راه حق را حفظ کند، به آنان ثبات قدم، اخلاص، و پیروزی عنایت فرماید، و امت اسلامی را در مسیر عزت و وحدت قرار دهد.

برادر شما

خالد فارسی الخراسانی

1446 هـ // **2025** میلادی